



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرأیا
علیها یصیبا

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تفسیر نوجوان

(بر گرفته از تفسیر نمونه)

به اهتمام: دکتر محمد بیستونی

A new narration of holy
Qur'an for Teenager



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۱۱
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۲	تقدیم
۱۴	متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
۱۶	مقدمه
۱۹	سوره توبه
۱۹	پیشگامان اسلام
۲۰	موقعیت پیشگامان
۲۱	تابعین چه اشخاصی بودند؟
۲۲	نخستین مسلمان چه کسی بود؟
۲۵	آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟
۲۹	توبه و جبران
۳۳	آیا رؤیت در این جا به معنی دیدن است؟
۳۳	با صادقان باشید
۳۵	آیا منظور از صادقین ، تنها معصومان است؟
۳۸	کسب علم و دانش ، واجب کفایی است
۳۹	جواز "تقلید" با استفاده از آیه "نُفِرَ"
۴۰	جهاد با جهل و نادانی و جهاد با دشمنان
۴۱	تأثیر آیات قرآن بر دل های آماده و آلوده
۴۴	آخرین آیات قرآن مجید
۴۹	سوره یونس
۴۹	سوره یونس

- رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله ۵۰
- خداشناسی و معاد ۵۴
- ماه و خورشید گوشه ای از آیات عظمت خدا ۵۷
- انسان شناسی در نگاه قرآن ۶۹
- دورنمای زندگی دنیا ۷۴
- روسفیدان و روسیاهان ۷۷
- یکی از نشانه های حق و باطل ۸۵
- عظمت و حقانیت دعوت قرآن ۸۷
- جلوه تازه ای از اعجاز قرآن ۹۰
- جهل و انکار ۹۷
- در تحقق مجازات الهی برای مجرمین تردید نکنید ۹۹
- عمل به محتوای قرآن باعث درمان دردهای شماسست ۱۰۱
- مراحل چهارگانه تربیت و تکامل انسان ۱۰۳
- آیا قلب ، کانون احساسات است ؟ ۱۰۴
- خدا همه جا ناظر است، مراقب باشید ۱۰۶
- آرامش روح و روان در سایه ایمان ۱۱۰
- منظور از "بشارت" در این آیه چیست ؟ ۱۱۴
- اولیاء خدا از دیدگاه روایات ۱۱۵
- شب آرامش بخش و روز روشنی آفرین ۱۱۹
- گوشه ای از مبارزات نوح ۱۲۰
- رسولان بعد از نوح ۱۲۳
- آیا پیامبر تردید داشت ؟ ۱۲۶
- تنها یک گروه به موقع ایمان آوردند ۱۳۰
- ماجرای ایمان آوردن قوم یونس ۱۳۱
- ایمان اجباری فایده ای ندارد ۱۳۳
- تربیت و اندرز ۱۳۵

۱۳۶	قاطعیت در برابر مشرکان
۱۳۹	آخرین سخن سوره یونس
۱۴۲	سوره هُود
۱۴۲	سوره هُود
۱۴۳	چهار اصل مهم در دعوت انبیاء
۱۴۵	پیوند دین و دنیا
۱۴۸	فهرست مطالب
۱۵۴	درباره مرکز

سرشناسه: بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه = A New Narration of holy Qur'an for teenager / به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۳۰ ج. ۱۰×۱۴ اس. م.

شابک: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۴-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۵-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۷-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱؛ ۱۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: کتاب حاضر برگرفته از کتاب "تفسیر نمونه" تألیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: تفسیر نمونه.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج] ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص: ۱

اشاره

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص: ۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

(۹)

ص:۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۱۰۰ وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و آن ها که به نیکی از آن ها پیروی کردند، خداوند از آن ها خوشنود و آن ها (نیز) از او خوشنود شدند و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جریان دارد ، جاودانه در آن خواهند ماند و این پیروزی بزرگی است .

در آیه فوق اشاره به گروه های مختلف از مسلمانان راستین شده است و آن ها را در سه گروه مشخص تقسیم می کند .

اول آن ها که در اسلام و هجرت پیشگام بوده اند (وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ) .

دوم آن ها که در نصرت و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران مهاجرش پیشگام بودند(وَالْأَنْصَارِ) .

سوم آن ها که بعد از این دو گروه آمدند و از برنامه های آن ها پیروی کردند و با انجام اعمال نیک و قبول اسلام و هجرت و نصرت آیین پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها پیوستند (وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ) .

پس از ذکر این گروه سه گانه می فرماید : « رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ » ، رضایت خدا از آن ها به خاطر ایمان و اعمال

صالحی

است که انجام داده اند و خشنودی آنان از خدا به خاطر پاداش های گوناگون و فوق العاده و پراهمیت است که به آنان ارزانی داشته است .

به تعبیر دیگر آن چه خدا از آن ها خواسته ، انجام داده اند و آن چه آن ها از خدا خواسته اند، به آنان بخشیده، بنابراین هم خدا از آن ها راضی است و هم آنان از خدا راضی هستند .

موقعیت پیشگامان

در هر انقلاب وسیع اجتماعی که برضد وضع نابسامان جامعه

صورت می گیرد، پیشگامانی هستند که پایه های انقلاب و نهضت بر دوش آن ها است ، آن ها در واقع وفادارترین عناصر انقلابی هستند ، زیرا هنگامی که پیشوا و رهبرشان از هر نظر تنها است ، گرد او را می گیرند و با این که از جهات مختلف در محاصره قرار دارند و انواع خطرها از چهارطرف آن ها را احاطه کرده ، دست از یاری و فداکاری بر نمی دارند .

خصوصا مطالعه تاریخ آغاز اسلام نشان می دهد که پیشگامان و مؤمنان نخستین با چه مشکلاتی روبرو بوده اند ، چگونه آن ها را شکنجه و آزار می دادند ، ناسزا می گفتند ، متهم می کردند ، به زنجیر می کشیدند و نابود می نمودند .

ولی با این همه گروهی با اراده آهنین و عشق سوزان و عزم راسخ و ایمان عمیق در این راه گام گذاردند و به استقبال انواع خطرها رفتند .

در این میان سهم مهاجران نخستین از همه بیشتر بود و به دنبال آن ها انصار نخستین یعنی آن هایی که با آغوش باز از پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه دعوت کردند و یاران مهاجر او را همچون برادران خویش مسکن

دادند و از آن ها با تمام وجود خود دفاع کردند و حتی برخویشتن نیز مقدم داشتند. و اگر می بینیم در آیه فوق به این دو گروه اهمیت فوق العاده ای داده شده است ، به خاطر همین موضوع است .

ولی با این حال قرآن مجید آن چنان که روش همیشگی او است سهم دیگران را نیز نادیده نگرفته است و به عنوان « تابعین به احسان » از تمام گروه هایی که در عصر پیامبر و یا زمان های بعد به اسلام پیوستند، هجرت کردند و یا مهاجران را پناه دادند و حمایت نمودند ، یاد می کند و برای همه اجر و پاداش های بزرگی را نوید می دهد .

تابعین چه اشخاصی بودند ؟

تعبیر «تابعین به احسان» ، تمام گروه های را که در عصر و زمان از برنامه و اهداف پیشگامان اسلام پیروی کردند ، شامل می شود .

توضیح این که ؛ برخلاف آن چه بعضی ها فکر می کنند مسأله « هجرت » و همچنین «نصرت» که دو مفهوم سازنده اسلامی است ، محدود به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست ، بلکه امروز نیز این دو مفهوم در شکل های دیگری وجود دارد و فردا نیز وجود خواهد داشت ، بنابراین تمام کسانی که به نحوی در مسیر این دو برنامه قرار می گیرند ، در مفهوم تابعین به احسان داخلند. منتها مهم آن است که توجه داشته باشیم قرآن با ذکر کلمه « احسان » ، تأکید می کند که پیروی و تبعیت از پیشگامان در اسلام نباید در دایره حرف و ادعا و یا حتی ایمان بدون عمل خلاصه شود ، بلکه باید این پیروی ، یک پیروی فکری و عملی و همه جانبه بوده باشد .

نخستین مسلمان چه کسی بود؟

در این جا بیشتر مفسران به تناسب بحث آیه فوق ، این سؤال را مطرح کرده اند که نخستین کسی که اسلام آورد و این افتخار بزرگ در تاریخ به نام او ثبت شد، چه کسی است؟

در پاسخ این سؤال همه متفقا گفته اند : نخستین کسی که از زنان مسلمان شد ، «خدیجه» همسر وفادار و فداکار پیامبر صلی الله علیه و آله بود و اما از مردان ، همه دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت ، « علی » نخستین کسی از مردان می دانند که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پاسخ گفت .

شهرت این موضوع در میان دانشمندان اهل تسنن به حدی است که جمعی از آن ها ادعای اجماع و اتفاق بر آن کرده اند .

از جمله « حاکم نیشابوری » در « مَسَدَتُدْرُكُ عَلَي الصَّحِيحَيْنِ » که از منابع اصلی اهل تسنن می باشد در کتاب « معرفت » ، صفحه ۲۲ چنین می گوید : « لا- اَعْلَمُ خِلَافًا بَيْنَ اَصْحَابِ التَّوَارِيخِ اَنَّ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ اَوَّلُهُمْ اِسْلَامًا وَاَنَّ مَا اِخْتَلَفُوا فِي بُلُوغِهِ : هِيَ مَخَالَفَتِي فِي مِيَانِ تَارِيخِ نَوِيْسَانِ فِي اِسْلَامِ اَبِي طَالِبٍ نَخْسْتِيْنِ كَسِي اِسْتِ اِسْلَامِ اَوْرَدَه ، تَنَهَا فِي بُلُوغِ اَوْ بَه هِنْكَامِ يَذِيْرَشِ اِسْلَامِ اِخْتِلَافِ دَارِنْدِ . » (۱)

« ابو جعفر اسکافی معتزلی » می نویسد : « قَدْ رَوَى النَّاسُ كَافَّةً

ص: ۱۴

۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۳۰۷۵.

إِفْتِخَارَ عَلِيٍّ بِالسَّبْقِ إِلَى الْإِسْلَامِ: عموم مردم نقل کرده اند که افتخار سبقت در اسلام مخصوص علی بن ابی طالب است « (۱)».

گذشته از این ، روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز از خود علی و صحابه در این باره نقل شده است که به حد تواتر می رسد و ذیلاً چند حدیث را به عنوان نمونه می آوریم :

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « أَوْلُكُمْ وَارِدًا عَلَى الْحَوْضِ أَوْلُكُمْ إِسْلَامًا ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ : نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می شود ، نخستین کسی است که اسلام آورده و او علی بن ابی طالب است « (۲)».

گروهی از دانشمندان اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و فرمود : « إِنَّ هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَ هَذَا أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي وَ هَذَا الصِّدِّيقُ

الْأَكْبَرُ : این اولین کسی است که به من ایمان آورده و اولین کسی است که در قیامت با من مصافحه می کند و این صدیق اکبر است « (۳)».

گاهی این تعبیر که خدیجه نخستین مسلمان از زنان و ابوبکر نخستین مسلمان از مردان و علی نخستین مسلمان از کودکان بود ، خواسته اند از اهمیت آن بکاهند (این تعبیر را مفسر

ص: ۱۵

۱- « الغدير » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۳۷ و ۲۳۸ .

۲- « مستدرک علی الصحیحین » ، حاکم ، جلد ۲ ، صفحه ۱۳۶ .

۳- به نقل « الغدير » ، از « طبرانی » و « بیهقی » و « میثمی » در « مجمع » .

معروف، نویسنده «المنار» ذیل آیه مورد بحث ذکر کرده است).

ضمنا کمی سن علی در آن روز به هیچ وجه از اهمیت موضوع نمی‌کاهد، خصوصا این که خدا در آیه ۱۲ سوره مریم درباره حضرت یحیی صریحا می‌گوید: «وَآتَيْنَاهُ الْكُتُبَ صَبِيًّا: ما فرمان را به او در حال کودکی دادیم».

درباره عیسی نیز می‌خوانیم که در حال کودکی به سخن آمد و به آن‌ها که درباره او گرفتار شک و تردید بودند، گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا: من بنده خدایم، کتاب آسمانی به من داده و مرا پیامبر قرار داده است» (۳۰ / مریم)

هنگامی که این گونه آیات را با حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در بالا-نقل کردیم، او علی را وصی و خلیفه و جانشین خود قرار داد، ضمیمه کنیم، روشن می‌شود که سخن «المنار» گفتار تعصب آمیزی بیش نیست.

ثانیا این موضوع از نظر تاریخی مسلم نیست که ابوبکر سومین نفری باشد که اسلام را پذیرفته است، بلکه در بسیاری از کتب تاریخ و حدیث، اسلام آوردن، گروه دیگری را قبل از او ذکر کرده اند.

این بحث را با ذکر این نکته پایان می‌دهیم که علی بارها به این موضوع که من اولین مؤمن و اولین مسلمان و نخستین نمازگزار با پیامبرم، اشاره نموده، موقعیت خود را روشن ساخته و این موضوع در بسیاری کتب از آن حضرت نقل شده است.

به علاوه «ابن ابی الحدید» از دانشمند معروف «ابوجعفر اسکافی

معتزلی « نقل می کند : این که بعضی می گویند : ابوبکر سبقت در اسلام داشته ، اگر صحیح باشد ، چرا خودش در هیچ مورد به این موضوع بر فضیلت خود استدلال نکرده و هیچ یک از هواداران او از صحابه نیز چنین ادعایی نکرده اند . (۱)

آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟

دانشمندان اهل سنت معمولاً معتقدند که همه یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پاک و درستکار و صالح و شایسته و اهل بهشتند. در این جا به تناسب آیه فوق که بعضی آن را دلیل قاطعی بر ادعای فوق گرفته اند ، بار دیگر این موضوع مهم را که سرچشمه دگرگونی های زیادی در مسائل اسلامی می شود ، مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم :

بسیاری از مفسران اهل سنت این حدیث را ذیل آیه فوق نقل کرده اند که « حمید بن زیاد » می گوید: نزد «محمد بن کعب قرظی» رفتم

و به او گفتم : « درباره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می گویی ؟ » او پاسخ داد : « جَمِيعُ اصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْجَنَّةِ مُحْسِنِينَ وَ مُسِيئِهِمْ : همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشتند ، اعم از نیکوکار و بدکار و گنهکار » ، گفتم : « این سخن را از کجا می گویی ؟ » گفت : « این آیه را بخوان ؛ " وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ ... " تا آن جا که می فرماید ؛ " رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ " ، سپس گفت : « اما درباره " تابعین " ، شرطی قائل شده و آن این است که آن ها باید

ص: ۱۷

تنها در کارهای نیک از صحابه پیروی کنند (فقط در این صورت اهل نجات هستند و اما صحابه چنین قید و شرطی را ندارند (۱). «

ولی این ادعا به دلایل زیادی مردود و غیرقابل قبول است، زیرا؛

اولاً حکم مزبور در آیه فوق شامل تابعین هم می شود و منظور از تابعان، همان گونه که اشاره کردیم، تمام کسانی هستند که از روش مهاجران و انصار نخستین و برنامه های آن ها پیروی می کنند، بنابراین باید تمام امت بدون استثناء اهل نجات باشند.

و اما این که در حدیث محمد بن کعب از این موضوع جواب داده شده که خداوند در تابعین قید احسان را ذکر کرده، یعنی از برنامه نیک و روش صحیح صحابه پیروی کند، نه از گناهانشان، این سخن از عجیب ترین بحث ها است.

چراکه مفهومش اضافه « فرع » بر « اصل » است، جایی که شرط نجات تابعان و پیروان صحابه این باشد که در اعمال صالح از آن ها پیروی کنند، به طریق اولی باید این شرط در خود صحابه بوده باشد.

به تعبیردیگر خداوند در آیه فوق می گوید: رضایت و خشنودی او شامل حال همه مهاجران و انصار نخستین که دارای برنامه صحیحی بودند و همه پیروان آن ها است، نه این که می خواهد مهاجران و انصار را چه خوب باشند و چه بد، مشمول رضایت خود قرار دهد، اما

ص: ۱۸

۱- « تفسیر المنار » و « تفسیر فخر رازی »، ذیل آیه فوق.

تابعان را با قید و شرط خاصی بپذیرد .

(۲۴) سوره توبه

ثانیا این موضوع با دلیل عقل به هیچ وجه سازگار نیست ، زیرا عقل هیچ گونه امتیازی برای یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بر دیگران قائل نمی باشد، چه تفاوتی میان ابوجهل ها و کسانی است که نخست ایمان آوردند و سپس از آیین او منحرف شدند

و چرا کسانی که سال ها و قرن ها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله قدم به این جهان گذاردند و فداکاری ها و جانبازی های آن ها در راه اسلام کمتر از یاران نخستین پیامبر صلی الله علیه و آله نبود ، بلکه این امتیاز را داشتند که پیامبر را ندیده شناختند و به او ایمان آوردند ، مشمول این رحمت و رضایت الهی نباشند .

قرآنی که می گوید : « گرامی ترین شما نزد خدا ، پرهیزکارترین شما است » ، چگونه این تبعیض غیرمنطقی را می پسندد ؟ قرآنی که در آیات مختلفش به ظالمان و فاسقان لعن می کند و آن ها را مستوجب عذاب الهی می شمرد ، چگونه این « مصونیت غیر منطقی صحابه » را در برابر کیفر الهی می پسندد ؟ آیا این گونه لعن ها و تهدیدهای قرآن قابل استثناء است و گروه خاصی از آن خارجند ؟ چرا و برای چه ؟

از همه گذشته آیا چنین حکمی به منزله چراغ سبز نشان دادن به صحابه نسبت ، به هرگونه گناه و جنایت محسوب نمی شود ؟

ثالثا این حکم با متون تاریخ اسلامی به هیچ وجه سازگار نیست، زیرا بسیار کسان بودند که روزی در ردیف مهاجران و انصار بودند و سپس از راه خود منحرف شدند و مورد خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله که

توأم با خشم و غضب خدا است ، قرار گرفتند ، آیا در آیات قبل داستان ثعلبه بن حاطب انصاری را نخواندیم که چگونه منحرف گردید و مغضوب پیامبر صلی الله علیه و آله شد .

روشن تر بگوییم ؛ اگر منظور آن ها این است که صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عموماً مرتکب هیچ گونه گناهی نشدند و معصوم و پاک از هر معصیتی بودند، این از قبیل انکار بدیهیات است.

و اگر منظور آن است که آن ها گناه کردند و اعمال خلافی انجام دادند ، باز هم خدا از آن ها راضی است ، مفهومی این است که خدا رضایت به گناه داده است .

چه کسی می تواند « طلحه » و « زبیر » که در آغاز از یاران خاص پیامبر بودند و همچنین « عایشه » همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را از خون هفده هزار نفر مردم مسلمانی که خونشان در میدان جنگ جمل ریخته شد، تبرئه کند ؟ آیا خدا به این خون ریزی ها راضی بود ؟

آیا مخالفت با علی خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله که اگر فرضاً خلافت منصوص او را نپذیریم ، حداقل با اجماع امت برگزیده شده بود ، شمشیر کشیدن به روی او و یاران وفادارش چیزی است که خدا از آن خشنود و راضی باشد ؟

حقیقت این است که طرفداران نظریه « تنزیه صحابه » با اصرار و پافشاری روی این مطلب ، چهره پاک اسلام را که همه جا میزان شخصیت اشخاص را ایمان و عمل صالح قرار می دهد ، زشت و بلامنظر ساخته اند .

آخرین سخن این که رضایت و خشنودی خدا که در آیه فوق است،

روی یک عنوان کلی قرار گرفته و آن « هجرت » و « نصرت » و « ایمان » و « عمل صالح » است ، تمام صحابه و تابعان مادام که از تحت این عناوین خارج شدند ، از تحت رضایت خدا نیز خارج گشتند .

از آن چه گفتیم ، به خوبی روشن می شود که گفتار مفسران دانشمند اهل تسنن نظیر نویسنده « المنار » که در این جا شیعه را به خاطر عدم اعتقاد به پاکی و درستی همه صحابه مورد سرزنش و حمله قرار می دهد ، کمترین ارزشی ندارد ، شیعه گناهی نکرده جز این که حکم عقل و شهادت تاریخ و گواهی قرآن را در این جا پذیرفته و به امتیازات واهی و نادرست گوش فران داده است .

توبه و جبران

همان گونه که از آیات متعددی از قرآن مجید استفاده می شود ، توبه تنها ندامت و پشیمانی از گناه نیست ، بلکه باید توأم با اصلاح و جبران نیز باشد ، این جبران مخصوصا ممکن است به صورت کمک های بلاعوض به نیازمندان باشد چنان که در آیات فوق و در داستان

« ابولبابه » خواندیم . و این تفاوت نمی کند که گناه ، یک گناه مالی باشد ، یا گناه دیگر ، همان گونه که در مسأله متخلفان از جنگ تبوک خواندیم ، در واقع هدف این است که روح آلوده به گناه ، با عمل صالح و شایسته ای شستشو شود و پاکی نخستین و فطری را بازیابد .

۱۰۵ وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُبَيِّنُكُمْ

بگو: عمل کنید، خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می بینند و به زودی به سوی کسی بازمی گردید که پنهان و آشکار رامی داند و شمارابه آن چه عمل می کردید، خبر می دهد.

اشاره به این که کسی تصور نکند اگر در خلوتگاه یا در میان جمع عملی را انجام می دهد، از دیدگاه علم خدا مخفی و پنهان می ماند، بلکه علاوه بر خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان نیز از آن آگاهند.

توجه و ایمان به این حقیقت چه اثر عمیق و فوق العاده ای در پاکسازی اعمال و ثبات دارد، معمولاً اگر انسان حس کند حتی یک نفر مراقب او است، وضع خود را چنان می کند که مورد ایراد نباشد، تا چه رسد به این که احساس نماید که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان از اعمال او آگاه می شوند.

این آگاهی مقدمه پاداش و یا کیفری است که در جهان دیگر در انتظار او است.

مسأله عرض اعمال به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام

در میان پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام با توجه به اخبار فراوانی که از امامان علیهم السلام رسیده، عقیده معروف و مشهور بر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام از اعمال همه امت آگاه می شوند، یعنی خداوند از طرق خاصی اعمال امت را بر آن ها عرضه می دارد.

روایاتی که در این زمینه نقل شده، بسیار زیاد است، و شاید در

سر حد تواتر باشد که به عنوان نمونه چند قسمت را ذیلاً نقل می کنیم :

از امام صادق نقل شده که فرمود : « تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ كُلِّ صَبَاحٍ ، أَبْرَارِهَا وَفُجَّارِهَا ، فَأَخَذَرُوهَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ؛ " وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ " وَ سَيَكْتُ : تمام اعمال مردم هر روز صبح به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می شود ، اعمال نیکان و بدان ، بنابراین مراقب باشید ، و این مفهوم گفتار خداوند است که می فرماید : " وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ " ، این را فرمود و ساکت شد . « (۱) در حدیث دیگری از امام باقر می خوانیم : « إِنَّ الْأَعْمَالَ تُعْرَضُ عَلَى نَبِيِّكُمْ كُلِّ عَشِيرَةٍ الْخَمِيسِ فَلَيْسَ يَبْحِ أَحَدُكُمْ أَنْ تُعْرَضَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعَمَلُ الْقَبِيحُ : تمامی اعمال شما بر پیامبرتان هر عصر پنج شنبه عرضه می شود ، بنابراین باید از این که عمل زشتی بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می شود ، شرم کنید »

(۲)

باز در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا آمده که ؛ شخصی به خدمتش عرض کرد : « برای من و خانواده ام دعایی فرما » ، فرمود : « مگر من دعا نمی کنم ؟ به خدا سوگند اعمال شما هر شب و روز بر من عرضه می شود » (وَ اللَّهُ أَنْ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ) .

ص: ۲۳

۱- « اصول کافی » ، جلد ۱ ، صفحه ۱۷۱ ، باب «عَرْضُ الْأَعْمَالِ» .

۲- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۵۸ .

راوی این حدیث می گوید: این سخن بر من گران آمد، امام متوجه شد و به من فرمود: «أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟» و قُلْ اَعْمَلُوا فَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ" ، هو وَاللَّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: آیا کتاب خداوند عز و جل را نمی خوانی که می گوید؛ "عمل کنید، خدا و پیامبرش و مؤمنان، عمل شما را می بینند" به خدا سوگند که منظور از مؤمنان، علی بن ابی طالب (و امامان دیگر از فرزندان او) می باشد «(۱)»

البته در بعضی از این اخبار تنها سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آمده و درپاره ای از احادیث، علی و در بعضی پیامبر و امامان علیهم السلام همگی ذکر شده اند، همان طور که بعضی تنها عصر پنج شنبه را وقت عرض اعمال می شمردند و بعضی همه روز و بعضی هفته ای دوبار و بعضی در آغاز هر ماه و بعضی به هنگام مرگ و گذاردن در قبر.

روشن است که این روایات منافاتی باهم ندارند و همه آن ها می توانند صحیح باشند، درست همانند این که در بسیاری از مؤسسات، گزارش کارکرد روزانه را همه روز و گزارش کار هفته را در پایان هفته و گزارش کار ماه یا سال را در پایان ماه یا سال به مقامات بالاتر می دهند.

ص: ۲۴

۱- «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۷۱، بَابُ عَرْضِ الْأَعْمَالِ .

آیا رؤیت در این جا به معنی دیدن است؟

مانعی ندارد که رؤیت را به همان معنی اصلیش که مشاهده محسوسات باشد، بگیریم، نه به معنی علم و نه به معنی معرفت، این موضوع در مورد خداوند که همه جا حاضر و ناظر است و به همه محسوسات احاطه دارد، جای بحث نیست و اما در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام نیز مانعی ندارد که آن ها خود اعمال را به هنگام عرضه شدن ببینند، زیرا می دانیم اعمال انسان فانی نمی شود بلکه تا قیامت باقی می ماند.

البته جای تعجب نیست که در گناهان بزرگ مخصوصا در عصر نزول آیات قرآن، ندامت و پشیمانی برای قبول توبه، کافی نباشد، بلکه اقدام به جبران و اعتراف آشکار به گناه و سپس نزول آیه ای دایر بر قبولی توبه، شرط باشد.

با صادقان باشید

۱۱۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

ای کسانی که ایمان آورده اید، از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید.

در این که منظور از «صادقین» چه کسانی است، مفسران احتمالات گوناگونی داده اند.

ولی اگر بخواهیم راه را نزدیک کنیم، باید به خود قرآن مراجعه کنیم که در آیات متعددی «صادقین» را تفسیر کرده است.

در آیه ۱۷۷ سوره بقره آمده: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ

قَبْلِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لِكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَ
الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ
فِي الْبُؤْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»

در این آیه می بینیم پس از آن که مسلمانان را از گفتگوهای اضافی

درباره مسأله تغییر قبله نهی می کند ، حقیقت نیکوکاری را برای آن ها چنین تفسیر می کند ؛ ایمان به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران ، سپس انفاق در راه خدا به نیازمندان و محرومان و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات و وفای به عهد و استقامت در برابر مشکلات به هنگام جهاد و پس از ذکر همه این ها می گوید : کسانی که این صفات را دارا باشند ، صادقان و پرهیزکاران هستند. و به این ترتیب صادق کسی است که دارای ایمان به تمام مقدسات و به دنبال آن عمل در تمام زمینه ها باشد .

و در آیه ۱۵ سوره حجرات می خوانیم: « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ : مؤمنان تنها کسانی هستند که ایمان به خدا و پیامبرش آورده، سپس شك و تردیدی به خود راه نداده اند (و علاوه براین) با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کردند، این ها صادق هستند » .

این آیه نیز « صِدْق » را مجموعه ای از ایمان و عمل که در آن هیچ گونه تردید و تخلفی نباشد ، معرفی می کند .

و در آیه ۸ سوره حشر می خوانیم : « لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ » .

در این آیه مؤمنان محرومی که علی رغم همه مشکلات ، استقامت به خرج دادند و از خانه و اموال خود بیرون رانده شدند و جز رضای خدا و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله هدفی نداشتند ، به عنوان صادقان معرفی شده اند .

از مجموع این آیات نتیجه می گیریم که «صادقین» آن هایی هستند که تعهدات خود را در برابر ایمان به پروردگار، به خوبی انجام می دهند، نه تردیدی به خود راه می دهند، نه عقب نشینی می کنند، نه از انبوه مشکلات می هراسند بلکه با انواع فداکاری ها، صدق ایمان خود را ثابت می کنند. شک نیست که این صفات مراتبی دارد، بعضی ممکن است در قله آن قرار گرفته باشند که ما نام آن ها را معصومان می گذاریم و بعضی در مراحل پایین تر.

آیا منظور از صادقین ، تنها معصومان است ؟

گرچه مفهوم « صادقین » همان گونه که در بالا ذکر کردیم ، مفهوم وسیعی است ، ولی از روایات بسیاری استفاده می شود که منظور از این مفهوم در این جا، تنها معصومین هستند .

«سَلِيمُ بْنُ قَيْسِ هِلَالِيٍّ» چنین نقل می کند که؛ روزی امیرمؤمنان با جمعی از مسلمانان گفتگو داشت ، از جمله فرمود : « شما را به خدا سوگند می دهم ، آیا می دانید هنگامی که خدا " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ" را نازل کرد؟ سلمان گفت: «ای رسول خدا آیا منظور از آن عام است یا خاص؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مأمورین به این دستور همه مؤمنانند و اما عنوان صادقین، مخصوص برادریم علی و اوصیاء بعد از او تا روز قیامت است.»

هنگامی که علی این سؤال را پرسید، حاضران گفتند: «آری این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم.»

«نافع» از «عبد الله بن عمر» در تفسیر آیه چنین نقل می کند که؛

خداوند نخست به مسلمانان دستور داد که از خدا بترسند، سپس فرمود: «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، یعنی؛ «مَعَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ» (با پیامبر اسلام و خاندانش).

نویسنده تفسیر «برهان» نظیر این مضمون را از طرق اهل تسنن نقل کرده و می گوید: «موفق بن احمد» به اسناد خود از «ابن عباس» در ذیل آیه فوق چنین نقل کرده است: «هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: او علی بن ابی طالب است.»

سپس می گوید: همین مطلب را «عبدالرزاق» در کتاب «رموز الكنوز» نیز آورده است. (۱)

اما مسأله مهم تر این است که در آیه فوق دو دستور داده شده؛ نخست دستور به تقوا و سپس دستور به همراه بودن با صادقین، اگر مفهوم صادقین در آیه، عام باشد و همه مؤمنان راستین و بااستقامت را

ص: ۲۸

شامل گردد، باید گفته شود: «كُونُوا مِنَ الصَّادِقِينَ: از صادقین باشید»، نه با صادقین باشید (دقت کنید). این خود قرینه روشنی است که «صادقین» در آیه به معنی گروه خاصی است. از سوی دیگر منظور از همراه بودن این نیست که انسان همنشین آن‌ها باشد، بلکه بدون شك، منظور آن است که همگام آن‌ها باشد.

آیا اگر کسی معصوم نباشد، ممکن است بدون قید و شرط، دستور پیروی و همگامی با او صادر شود؟ آیا این خود دلیل بر آن نیست که این گروه تنها معصومان هستند؟

تنها سؤالی که باقی می ماند، این است که «صادقین» جمع است و باید در هر عصری معصومان، متعدد باشند.

پاسخ این سؤال نیز روشن است و آن این که مخاطب تنها اهل یک عصر نیستند، بلکه آیه تمام اعصار و قرون را مخاطب ساخته و مسلم است که مجموع مخاطبین همه اعصار با جمعی از صادقین خواهند بود و به تعبیر دیگر چون در هر عصری معصومی وجود دارد، هنگامی که

همه قرون و اعصار را مورد توجه قرار دهیم، سخن از جمع معصومان به میان خواهد آمد، نه از یک فرد.

شاهد گویای این موضوع آن است که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله جز او کسی که واجب اطاعه باشد، وجود نداشت و در عین حال آیه به طور مسلم شامل مؤمنان زمان او می شود، بنابراین می فهمیم منظور جمع در یک زمان نیست، بلکه جمع در مجموعه زمان‌ها است.

۱۲۲ وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ

مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند ، چرا از هر گروهی ، طایفه ای از آنان کوچ نمی کند (و طایفه ای بماند) تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن ها را انداز نمایند تا (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند .

آیه فوق که با آیات گذشته در زمینه جهاد پیوند دارد ، اشاره به واقعیتی می کند که برای مسلمانان جنبه حیاتی دارد و آن این که ؛ گرچه جهاد بسیار پراهمیت است و تخلف از آن ننگ و گناه ، ولی در مواردی که ضرورتی ایجاب نمی کند که همه مؤمنان در میدان جهاد شرکت کنند ، مخصوصا در مواقعی که پیامبر صلی الله علیه و آله شخصا در مدینه باقی مانده « نباید همه به جهاد بروند ، بلکه لازم است هر جمعیتی از مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند ؛ گروهی فریضه جهاد را انجام دهند و گروه دیگری در مدینه بمانند و معارف و احکام اسلام را بیاموزند » .

کسب علم و دانش ، واجب کفایی است

شک نیست که منظور از « تَفَقُّهُ » در دین ، فراگیری همه معارف و احکام اسلام اعم از اصول و فروع است ، زیرا در مفهوم « تَفَقُّهُ » ، همه این امور جمع است ، بنابراین آیه فوق دلیل روشنی است بر این که همواره گروهی از مسلمانان به عنوان انجام یک واجب کفایی باید به

تحصیل علم و دانش در زمینه تمام مسائل اسلامی بپردازند و پس از فراغت از تحصیل ، برای تبلیغ احکام اسلام ، به نقاط مختلف مخصوصا به قوم و جمعیت خود بازگردند و آن ها را به مسائل اسلامی آشنا سازند .

بنابراین آیه فوق دلیل روشنی است بر وجوب تعلیم و تعلم در مسائل اسلامی و به تعبیر دیگر هم تحصیل را واجب می کند و هم یاد دادن را و اگر دنیای امروز به تعلیمات اجباری افتخار می کند ، قرآن در چهارده قرن پیش علاوه بر آن بر معلمین نیز این وظیفه را فرض کرده است.

جواز "تقلید" با استفاده از آیه "نَفَر"

گروهی از علمای اسلامی با آیه فوق بر مسأله جواز تقلید استدلال کرده اند ، زیرا فراگیری تعلیمات اسلام و رساندن آن به دیگران در مسائل فروع دین و لزوم پیروی شنوندگان از آن ها ، همان تقلید است .

البته آیه فوق تنها از فروع دین بحث نمی کند و مسائل اصولی را نیز شامل می شود ، ولی به هر حال فروع دین را نیز دربردارد .

تنها اشکالی که در این جا به نظر می رسد ، این است که آن روز سخنی از اجتهاد و تقلید در میان نبود و آن ها که مسائل اسلامی را فرامی گرفتند و به دیگران می رساندند ، حکم مسأله گویای زمان ما را داشتند نه حکم مجتهدان را ، یعنی مسأله را از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گرفته و عینا بدون هیچ گونه اظهار نظر برای دیگران نقل می کردند. ولی با توجه به این که اجتهاد و تقلید ، مفهوم وسیعی دارد ، می توان اشکال فوق را پاسخ داد .

توضیح این که ؛ شک نیست که علم فقه با وسعتی که امروز دارد ، در آن زمان وجود نداشت و مسلمانان به راحتی مسائل را از پیامبر صلی الله علیه و آله می آموختند ، ولی با این حال چنان نبوده که همه بزرگان اسلام در حکم مسأله گویان زمان ما باشند ، زیرا بسیاری از آن ها به عنوان قضاوت و یا امارت به نقاط دیگر می رفتند و طبعاً مسائلی پیش می آمد که عین آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده بودند ولی در عموماً و اطلاقات آیات قرآن مجید وجود داشت ، مسلماً آن ها با تطبیق کلیات بر جزئیات و به اصطلاح علمی « رد فروع به اصول » و « رد اصول به فروع » ، احکام آن ها را درک می کردند و این یک نوع اجتهاد ساده بوده است .

مسلماً این کار و امثال آن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به همین دلیل ریشه اصلی اجتهاد در میان صحابه و یاران وجود داشت ، هرچند همه یاران و اصحاب در این حد نبودند .

و از آن جا که آیه فوق یک مفهوم عام دارد ، هم قبول گفتار مسأله گویان را شامل می شود و هم قبول قول مجتهدان را و به این ترتیب باعموم آیه می توان استدلال بر جواز تقلید کرد .

جهاد با جهل و نادانی و جهاد با دشمنان

مسأله مهم دیگری که از آیه می توان استفاده کرد ، احترام و اهمیت خاصی است که اسلام برای مسأله « تعلیم » و « تعلم » قائل شده است ، تا آن جا که مسلمانان را ملزم می سازد که همه در میدان جنگ شرکت نکنند ، بلکه گروهی بمانند و معارف اسلام را بیاموزند .

یعنی جهاد با جهل همانند جهاد با دشمن بر آن ها فرض است و

اهمیت یکی کمتر از دیگری نیست ، بلکه تا مسلمانان در مسأله جهاد با جهل ، پیروز نشوند ، در جهاد با دشمن پیروز نخواهند شد ، زیرا یک ملت جاهل ، همواره محکوم به شکست است .

یکی از مفسران معاصر در ذیل این آیه مطلب جالبی دارد ، او می گوید : من در « طرابلس » مشغول تحصیل علم بودم ، روزی فرماندار آن جا که خود از معارف اسلامی ، اطلاعات قابل ملاحظه ای داشت ، به من گفت : چرا دولت ، علماء و طلاب علوم دینی را از خدمت سربازی معاف می کند در حالی که این خدمت مقدس ، شرعا بر همه واجب است و طلاب علوم دینی از همه مردم به انجام این فریضه دینی شایسته ترند ، آیا این کار اشتباه نیست؟ من بدون مقدمه به فکر آیه فوق افتادم و گفتم : این کار ریشه ای در قرآن مجید دارد ، آن جاکه می گوید : گروهی جهاد کنند و گروهی به تحصیل علم پردازند .

او بسیار از این جواب لذت برد ، خصوصا این که از یک فرد مبتدی مانند من که در آن روز تازه مشغول به تحصیل شده بودم ، صادر شده بود. (۱)

تأثیر آیات قرآن بر دل های آماده و آلوده

۱۲۴ وَ إِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِآ اِيْمَانًا فَآمَّا الَّذِيْنَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ اِيْمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ

و هنگامی که سوره ای نازل می شود ، بعضی از آنان (به

ص: ۳۳

دیگران) می گوید این سوره ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟ (به آن ها بگو:) اما کسانی که ایمان آورده اند، ایمانشان را افزود و آن ها (به فضل و موهبت الهی) خوشحالند.

۱۲۵ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ

و اما آن ها که در دل هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزود و از دنیا رفتند، در حالی که کافر بودند.

« رِجْس » در لغت به معنی موجود پلید و ناپاک است و به گفته « راغب » در کتاب « مفردات » این پلیدی ها چهار گونه است؛ گاهی از نظر غریزه و طبع و گاهی از نظر فکر و عقل و گاهی از جهت شرع و گاهی از تمام جهات.

البته شک نیست که پلیدی ناشی از نفاق و لجاجت و سرسختی در مقابل حق یک نوع پلیدی باطنی و معنوی است که اثرش در تمام وجود انسان و سخنان و کردارش سرانجام آشکار می گردد.

جمله « وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ » با توجه به ریشه کلمه « بشارت » که به معنی سرور و خوشحالی است که آثارش در چهره انسان ظاهر گردد، نشان می دهد به قدری اثر تربیتی آیات قرآن در مؤمنان آشکار بود که فوراً علایمش در چهره هایشان نمایان می گشت.

قرآن در دو آیه بالا- این واقعیت را تأکید می کند که تنها وجود برنامه ها و تعلیمات حیاتبخش برای سعادت یک فرد، یا یک گروه کافی نیست، بلکه آمادگی زمینه ها نیز باید به عنوان یک شرط اساسی مورد توجه قرار گیرد.

آیات قرآن مانند دانه های حیاتبخش باران است که می دانیم در باغ، سبزه روید و و در شوره زار، خس .

آن ها که با روح تسلیم و ایمان و عشق به واقعیت به آن می نگرند، از هر سوره، بلکه از هر آیه ای درس تازه ای فرامی گیرند که ایمانشان را پرورش می دهد و صفات بارز انسانیت را در آن ها تقویت می کند .

ولی کسانی که از پشت شیشه های تاریک لجاجت و کبر و نفاق به این آیات می نگرند، نه تنها از آن ها بهره نمی گیرند، بلکه بر شدت کفر و عنادشان افزوده می شود .

و به تعبیردیگر در برابر هر فرمان تازه ای، نافرمانی و عصیان جدیدی می کنند و در مقابل هر دستوری، سرکشی تازه ای و در مقابل هر حقیقت، لجاجت جدیدی و این سبب تراکم عصیان ها و نافرمانی ها و لجاجت ها در وجودشان می شود و چنان ریشه های این صفات زشت در روح آنان قوی می گردد که سرانجام در حال کفر می میرند و راه بازگشت به روی آن ها به کلی بسته می شود .

و باز به تعبیر دیگر؛ در هیچ برنامه تربیتی تنها « فاعلیت فاعل » کافی نیست، بلکه روح پذیرش و « قابلیت قابل » نیز شرط اساسی است .

در آیات فوق « نفاق » و صفات زشتی که لازمه آن است، به عنوان بیماری قلبی شمرده شده و « قَلْب » در این گونه موارد به معنی روح و عقل است و بیماری قلبی در این موارد به معنی رذایل اخلاقی و انحرافات روانی است و این تعبیر نشان می دهد انسان اگر از روحیه سالمی برخوردار باشد، هیچ یک از این صفات زشت نباید در وجود او

ریشه بدواند و این گونه اخلاق همچون بیماری جسمانی برخلاف طبیعت انسان می باشد و بنابراین آلودگی به این صفات دلیل بر انحراف از مسیر اصلی طبیعی و بیماری روحی و روانی است .

برای کسب اطلاعات بیشتر در زمینه بیماری قلب و مفهوم آن در قرآن، می توانید به جلد اول « تفسیر نمونه » ، صفحه ۶۴ مراجعه فرمایید.

آیات فوق درس عجیبی به همه ما مسلمانان می دهد ، زیرا این واقعیت را بیان می کند که مسلمانان نخستین با نزول هر سوره ای از قرآن، روح تازه ای پیدا می کردند و تربیت نوینی می یافتند ، آن چنان که آثارش به زودی در چهره هایشان نمایان می گشت ، درحالی که امروز افراد به ظاهر مسلمانی را می بینیم که نه تنها خواندن یک سوره در آن ها اثر نمی گذارد بلکه از ختم تمام قرآن نیز در آن ها کمترین اثری دیده نمی شود.

آیا سوره ها و آیات قرآن اثر خود را از دست داده اند ؟ و یا آلودگی افکار و بیماری دل ها و وجود حجاب ها که از اعمال سوء ما ناشی می شود ، چنین حالت بی تفاوتی و نفوذناپذیری را به قلب های ما داده است ، باید از این حال به خدا پناه ببریم و از درگاه پاکش بخواهیم که قلبی همچون قلب مسلمانان نخستین به ما ببخشد .

آخرین آیات قرآن مجید

۱۲۸ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ

رسولی از خود شما به سويتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و اصرار به هدايت شما دارد و نسبت به مؤمنان

رؤوف و مهربان است .

« حِرْص » در لغت به معنای شدت علاقه به چیزی است .

این آیه و آیه بعد که به گفته بعضی از مفسران ، آخرین آیاتی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و با آن سوره برائت پایان می پذیرد، در واقع اشاره ای است به تمام مسائلی که در این سوره گذشت.

زیرا از یک سو به تمام مردم اعم از مؤمنان و کافران و منافقان گوشزد می کند که سختگیری های پیامبر و قرآن و خشونت های ظاهری که نمونه هایی از آن در این سوره بیان شد ، همه به خاطر عشق و علاقه پیامبر صلی الله علیه و آله به هدایت و تربیت و تکامل آن ها است.

از سوی دیگر به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خبر می دهد که از سرکشی ها و عصیان های مردم که نمونه های زیادی از آن نیز در این سوره گذشت، نگران و ناراحت نباشد و بداند که در هر حال خداوند پشتیبان و یار و یاور او است.

لذا در نخستین آیه، روی سخن را به مردم کرده ، می گوید : « پیامبری از خودتان به سوی شما آمد » (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ) .

(۵۲) سوره توبه

مخصوصاً این که به جای « مِنْكُمْ » در این آیه « مِنْ أَنْفُسِكُمْ » آمده است ، اشاره به شدت ارتباط پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم است ، گویی پاره ای از جان مردم و از روح جامعه در شکل پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهر شده است.

به همین دلیل تمام دردهای آن هارا می داند، از مشکلات آنان آگاه است و در ناراحتی ها و غم ها و اندوه ها با آنان شریک می باشد و با این حال تصور نمی شود سخنی جز به نفع آن ها بگوید و گامی جز در راه آن ها بردارد و این در واقع نخستین وصفی است که در آیه فوق برای پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده است.

ص: ۳۷

و عجیب این که گروهی از مفسران که تحت تأثیر تعصبات نژادی و عربی بوده اند، گفته اند: مخاطب در این آیه، نژاد عرب است، یعنی پیامبری از این نژاد به سوی شما آمد.

به عقیده ما این بدترین تفسیری است که برای آیه فوق ذکر کرده اند، زیرا می دانیم چیزی که در قرآن از آن سخنی نیست، مسأله «نژاد» است، همه جا خطابات قرآن با «یا ایها الناس» و «یا ایها الذین آمنوا» و امثال آن ها شروع می شود و در هیچ موردی

«یا ایها العرب» و «یا قریش» و مانند آن وجود ندارد.

به علاوه ذیل آیه که می گوید: «بِالْمُؤْمِنِينَ رُؤُوفٌ رَحِيمٌ» به روشنی این تفسیر را نفی می کند، زیرا در آن سخن از همه مؤمنان است، از هر قوم و ملت و نژادی که باشند.

جای تأسف است که بعضی از دانشمندان متعصب، قرآن را از آن اوج جهانی و بشری فرود آورده و می خواهند در محدوده های کوچک نژادی محصور کنند.

به هر حال پس از ذکر این صفت (مِنْ أَنْفُسِكُمْ) به چهار قسمت دیگر از صفات ممتاز پیامبر صلی الله علیه و آله که در تحریک عواطف مردم و جلب احساساتشان اثر عمیق دارد، اشاره می کند.

نخست می گوید: «هر گونه ناراحتی و ضرری به شما برسد، برای او سخت ناراحت کننده است» (عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ).

یعنی او نه تنها از ناراحتی شما خشنود نمی شود، بلکه بی تفاوت هم نخواهد بود، او به شدت از رنج های شمارنج می برد و اگر اصرار بر هدایت شما و جنگ های طاقت فرسای پرزحمت دارد، آن هم برای نجات شما، برای رهاییتان از چنگال ظلم و ستم و گناه و بدبختی است. دیگر این که «او سخت به هدایت

شما علاقمند است» و به آن عشق می ورزد (حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ).

جالب این که در آیه مورد بحث به طور مطلق می گوید: «حریص بر شما است»، نه سخنی از هدایت به میان می آورد و نه از چیز دیگر، اشاره به این که به هر گونه خیر و سعادت شما و به هر گونه پیشرفت و ترقی و خوشبختیتان عشق می ورزد (و به اصطلاح حذف متعلق، دلیل بر عموم است).

بنابراین اگر شما را به میدان های پرمراتت جهاد، اعزام می دارد و اگر منافقان را تحت فشار شدید می گذارد، همه این ها به خاطر عشق به آزادی، شرف، عزت و هدایت شما و پاکسازی جامعه شما است.

سپس به سومین و چهارمین صفت اشاره کرده می گوید: «او نسبت به مؤمنان رؤوف و رحیم است» (بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ).

بنابراین هر گونه دستور مشکل و طاقت فرسایی را می دهد (حتی گذشتن از بیابان های طولانی و سوزان در فصل تابستان، با گرسنگی و تشنگی، برای مقابله با یک دشمن نیرومند در جنگ تبوک) آن هم یک نوع محبت و لطف از ناحیه او است. در این که «رؤوف» و «رحیم» با هم چه تفاوتی دارند، در میان مفسران گفتگو است، ولی به نظر می رسد بهترین تفسیر آن است که «رؤوف» اشاره به محبت و لطف مخصوص در مورد فرمانبرداران است، در حالی که «رحیم» اشاره به رحمت در مقابل گناهکاران می باشد.

ولی نباید فراموش کرد که این دو کلمه هنگامی که از هم

جدا شوند، ممکن است در یک معنی استعمال شود، اما به هنگامی که همراه یکدیگر ذکر شوند، احیاناً دو معنی متفاوت می بخشند.

۱۲۹ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

اگر آن هاروی (از حق) بگردانند (نگران نباش) بگو: خداوند مرا کفایت می کند، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است.

در این آیه که آخرین آیه سوره توبه است، پیامبر صلی الله علیه و آله را دلداری می دهد که از سرکشی ها و عصیان های مردم دل سرد و نگران نشود.

جایی که عرش و عالم بالا و جهان ماوراء طبیعت با آن همه عظمتی که دارد، در قبضه قدرت او و تحت حمایت و کفالت او است، چگونه مرا تنها می گذارد و در برابر دشمن یاری نمی کند؟ مگر قدرتی در برابر قدرتش تاب مقاومت دارد؟ و یا رحمت و عطوفتی بالاتر از رحمت و عطوفت او تصور می شود؟

پروردگارا تو به مجاهدان وعده پیروزی داده ای، نصرت و یاریت رانزدیک کن و پیروزی نهایی را به ما مرحمت فرما و این تشنگان و شیفتگان را با زلال ایمان و عدل و آزادی سیراب فرما و دیدگان ما را به ظهور امام زمان "عجل الله تعالی فرجه الشریف" منور بگردان پایان سوره توبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ الْآر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ

الر ، آن آیات کتاب حکیم است .

تعبیر به « تِلْكَ » (آن ها) (اسم اشاره بعید) به جای « هَذِهِ » (این ها) (اسم اشاره به نزدیک) که نظیر آن در آغاز سوره بقره نیز آمده است ، از تعبیرات لطیف قرآن محسوب می شود و کنایه از عظمت و والا بودن مفاهیم قرآن است .

زیرا مطالب پیش پا افتاده و ساده را غالباً با اسم اشاره نزدیک می آورند ، اما مطالب مهمی که در سطح بالا و گویی بر فراز آسمان ها در یک افق عالی قرار گرفته ، با اسم اشاره دور بیان می کنند و اتفاقاً در تعبیرات روزمره ما نیز از این تعبیر استفاده می کنیم و برای عظمت اشخاص هرچند در حضورشان بوده باشیم ، « آن جناب » یا « آن حضرت »

می گوییم ، نه این جناب و این حضرت ، ولی به هنگام تواضع ، کلمه « این جناب » را به کار می بریم .

توصیف کتاب آسمانی یعنی قرآن به « حکیم » ، اشاره به این است که آیات قرآن دارای آن چنان استحکام و نظم و حسابی است که هرگونه باطل و خرافه و هزل را از خود دور می سازد ، جز حق نمی گوید و جز به راه حق دعوت نمی کند .

۲ أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ

آیا این برای مردم موجب شگفتی است که به یکی از آن ها وحی فرستادیم که مردم را انداز کن و به کسانی که ایمان آورده اند ، بشارت ده که برای آن ها پاداش های مسلم

نزد پروردگارشان (و سابقه نیک) است (اما) کافران گفتند : این ساحر آشکاری است .

در این که منظور از « قَدَمٌ صِدْقٍ » چیست ؟ در میان مفسران بحث است ، اما روی هم رفته یکی از سه تفسیر (یا هر سه باهم) برای آن قابل قبول است .

نخست این که ؛ اشاره به آن است که ایمان ، سابقه فطری دارد و درحقیقت مؤمنان با ابراز ایمان ، مقتضای فطرت خود را تصدیق و تأکید کرده اند (زیرا یکی از معانی « قَدَمٌ » ، "سابقه" است) چنان که می گویند : « لِفُلَانٍ قَدَمٌ فِي الْإِسْلَامِ ، أَوْ قَدَمٌ فِي الْحَرْبِ : فلان کس در اسلام یا در جنگ و مبارزه سابقه دارد » .

دوم این که ؛ اشاره به مسأله معاد و نعمت های آخرت باشد ، زیرا یکی از معانی « قَدَمٌ » ، "مقام و منزلت" است (به تناسب این که انسان با پای خود به منزلگاهش وارد می شود) یعنی برای افراد باایمان ، مقام و منزله ثابت و مسلمی در پیشگاه خدا است که هیچ چیز نمی تواند آن را

تغییر دهد و دگرگون سازد. سوم این که ؛ « قَدَم » به معنی "پیشوا و رهبر" است ، یعنی برای مؤمنان ، پیشوا و رهبری صادق فرستاده شده است .

روایات متعددی که در تفاسیر شیعه و اهل تسنن در ذیل این آیه وارد شده و «قَدَمَ صِدْق» را به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله یا ولایت علیتفسیر کرده، مؤید همین معنی است (۱).

باز در پایان آیه به یکی از اتهاماتی که مشرکان کرارا برای پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر می کردند، اشاره کرده ، می گوید : « قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ » .

این که چرا نسبت سحر به پیامبر صلی الله علیه و آله می دادند ، روشن است زیرا در برابر سخنان اعجاز آمیز و برنامه ها و قوانین درخشان و سایر معجزاتش پاسخ قانع کننده ای نداشتند، جز این که فوق العادگی آن را با سحر تفسیر کنند و به این صورت پرده جهل و بی خبری برای ساده لوحان روی آن بیفکنند .

این گونه تعبیرها که از ناحیه دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله صادر می شد ، خود دلیل روشنی است بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله کارهای خارق العاده ای داشته که افکار و دل ها را به سوی خود جذب می کرده است ، مخصوصا تکیه کردن روی سحر در مورد قرآن مجید خود گواه زنده ای بر جاذبه فوق العاده این کتاب آسمانی است که آن ها برای اغفال مردم آن را زیر پرده سحر می پوشاندند .

ص: ۴۳

۳ إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

پروردگار شما خداوندی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید ، سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت و به تدبیر کار (جهان) پرداخت ، هیچ شفاعت کننده ای جز

به اذن او وجود ندارد ، این است خداوند پروردگار شما ، پس او را پرستش کنید ، آیا متذکر نمی شوید ؟

کلمه « یَوْمَ » در لغت عرب و « روز » در فارسی و معادل آن در سایر لغات ، بسیاری مواقع به معنی دوران استعمال می شود ، چنان که می گوئیم : روزی در کشور ما استبداد حکومت می کرد ولی اکنون در پرتو انقلاب روز آزادی است ، یعنی دورانی استبداد بود و پس از پایان استبداد ، دوران رهایی مردم رسیده است .

برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به جلد ۶ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۲۰۰ ، ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف مراجعه فرمایید .

بنابراین مفهوم جمله فوق این می شود که ؛ پروردگار آسمان و زمین را در شش دوران آفریده است و چون درباره این دوران های ششگانه سابقا سخن گفته ایم ، از تکرار آن خودداری می کنیم .

سپس می افزاید : « ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ » .

کلمه « عَرْش » گاهی به معنی سقف و گاهی به معنی چیزی که

دارای سقف است و زمانی به معنی تخت های بلند پایه می آید ، این معنی اصلی آن است اما معنی کنایی آن ، همان قدرت است ، چنان که می گوییم : فلان شخص بر تخت نشست و یا پایه های تختش فروریخت و یا او را از تخت به زیر آوردند ، همه این ها کنایه از قدرت یافتن و یا از دست دادن قدرت است ، در حالی که ممکن است اصلاً تختی در کار نبوده باشد، به همین دلیل «اِسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» ، به معنی این است که خداوند زمام امور جهان را بر دست گرفت .

توضیحات بیشتر در خصوص معانی « عَرْش » ، در جلد ۶ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۲۰۴ و جلد ۲ ، صفحه ۲۰۰ مطرح شده است.

« يُدَبِّرُ » از ماده « تَدَبَّرَ » در اصل از « دَبَّرَ » به معنی پشت سر و عاقبت چیزی است ، بنابراین « تدبیر » به معنی بررسی کردن عواقب کارها و مصالح را سنجیدن و برطبق آن عمل نمودن است. پس از آن که روشن شد خالق و آفریدگار « الله » است و زمام اداره جهان هستی به دست او است و تدبیر همه امور به فرمان او می باشد ، معلوم است که بت ها این موجودات بی جان و عاجز و ناتوان ، هیچ گونه نقشی در سرنوشت انسان ها نمی توانند داشته باشند ، لذا در جمله بعد می فرماید : « مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ... » (۱)

ص: ۴۵

۱- پیرامون مسأله مهم «شفاعت» در جلد ۱ «تفسیر نمونه»، صفحه ۱۶۰ و جلد ۲ ، صفحه ۱۹۶ توضیحات خوبی داده شده است

خداشناسی و معاد

۴ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعِدَ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

بازگشت همه به سوی اوست، خداوند وعده حقی فرموده، او خلق را آغاز کرد سپس آن را بازمی گرداند، تا کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، به عدالت جزا

دهد و برای کسانی که کافر شدند، نوشیدنی از مایع سوزان است و عذاب دردناکی به خاطر آن که کفر می ورزیدند .

با این که خداوند مکان و محلی ندارد و مخصوصا با توجه به این که در این جهان نیز همه جا هست و از ما به ما نزدیک تراست، موجب شده که مفسران در تفسیر « إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا » در آیه فوق و آیات دیگر قرآن، تفسیرهای گوناگون کنند .

اما آن چه بادقت در آیات قرآن به دست می آید، این است که عالم حیات و زندگی همچون کاروانی است که از جهان عدم به حرکت درآمده و در مسیر بی انتهای خود به سوی بی نهایت که ذات پاک خدا است، پیش می رود، هر چند مخلوقات محدودند و محدود هرگز بی نهایت نخواهد شد ولی سیر او به سوی تکامل نیز متوقف نمی گردد، حتی پس از قیام قیامت، باز این سیر تکاملی ادامه می یابد (که در

قرآن می گوید: « يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا : ای انسان تو با تلاش و کوشش به سوی پروردگارت پیش می روی » .

و نیز می گوید: « يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ : ای روحی که در پرتوایمان و عمل صالح به سرحد آرامش و اطمینان رسیده ای، به سوی پروردگارت بازگرد » .

و از آن جا که آغاز این حرکت از ناحیه آفریدگار شروع شده و نخستین جرعه حیات از او پدید آمده و این حرکت تکاملی نیز به سوی او است ، تعبیر به « رجوع » و بازگشت شده است .

خلاصه این که این گونه تعبیرها علاوه بر این که اشاره به آغاز حرکت عمومی موجودات از ناحیه خدا است ، هدف و مقصود این حرکت را که ذات پاک او است ، نیز مشخص می کند .

و باتوجه به این که تقدیم کلمه « إِلَيْهِ » دلیل انحصار است ، روشن می شود که هیچ وجودی جز ذات پاک او نمی تواند مقصد حرکت تکاملی انسان باشد ، نه بت ها و نه هیچ مخلوق دیگر ، زیرا همه این ها محدودند و مسیر انسان ، یک مسیر نامحدود است .

آن ها که در معاد تردید دارند ، باید آغاز خلقت را بنگرند ، کسی

که جهان را در آغاز ایجاد کرد ، توانایی اعاده آن را دارد ، این استدلال به صورت دیگری در آیه ۲۹ سوره اعراف ضمن یک جمله کوتاه بیان شده است ؛ « كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ : همان گونه که شما را در آغاز ایجاد کرد ، باز می گرداند » که شرح آن در تفسیر سوره اعراف گذشت .

آیات مربوط به معاد در قرآن نشان می دهد که علت عمده تردید مشرکان و مخالفان ، این بوده که در امکان چنین چیزی تردید داشته اند و با تعجب سؤال می کردند ؛ آیا این استخوان های خاک شده ، بار دیگر لباس حیات و زندگی دربر می کند و به شکل نخست باز می گردد ؟ لذا قرآن نیز روی همین مسأله « امکان » ، انگشت گذارده و می گوید :

فراموش نکنید آن کسی که جهان را از نو سامان می بخشد و مردگان را زنده می کند ، همان آفریدگاری است که در آغاز چنین کرده است .

سپس در ادامه آیه سخن از هدف معاد ، به میان می آورد که ؛ « لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ » .

« قِسْطٌ » در لغت به معنی پرداختن سهم دیگری است و لذا مفهوم دادگری در آن نهفته است ، جالب این که در آیه فوق این کلمه تنها در مورد کسانی که عمل صالح دارند و پاداش نیک دریافت می کنند، گفته شده ولی در مورد کیفر بدکاران عنوان نشده است ، این به خاطر آن است که مجازات و کیفر شکل در آمد و سهمیه ندارد و به تعبیر دیگر کلمه قسط تنها متناسب پاداش نیک است نه مجازات .

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا

خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

او کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد و برای آن منزلگاه هایی مقدر کرد تا عدد سال ها و حساب (کارها) را بدانید ، خداوند این را جز به حق نیافریده ، او آیات (خود را) برای گروهی که اهل دانشند، شرح می دهد.

خورشید با نور عالمگیرش نه تنها بستر موجودات را گرم و روشن می سازد ، بلکه در تربیت گیاهان و پرورش حیوانات ، سهم عمده و اساسی دارد و اصولاً- هر حرکت و جنبشی در کره زمین وجود دارد ، حتی حرکت بادهای و امواج دریاها و جریان رودها و آبشارها ، اگر درست دقت کنیم ، از برکت نور آفتاب است و اگر روزی این اشعه حیاتبخش از کره خاکی ما قطع شود ، در فاصله کوتاهی تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فراخواهد گرفت .

ماه با نور زیبایش چراغ شب های تار ما است ، نه تنها شبروان را در بیابان ها رهبری می کند ، بلکه روشنایی ملایمش برای همه ساکنان زمین مایه آرامش و نشاط است .

سپس به یکی دیگر از آثار مفید وجود ماه اشاره کرده و می گوید : « خداوند برای آن منزلگاه هایی مقدر کرد تا شماره سال ها و حساب زندگی و کار خویش را بدانید » (وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا

یعنی اگر می بینید ماه از نخستین شب که هلال باریکی بیش نیست ، رو به افزایش می رود تا حدود نیمه ماه و از آن پس تدریجا نقصان می یابد تا یکی دو روز آخر ماه بعد در تاریکی مُحاق فرومی رود و بار دیگر به شکل هلال ظاهر می گردد و همان منزلگاه های پیشین را طی می کند ، این دگرگونی عبث و بیهوده نیست بلکه یک تقویم بسیار دقیق و زنده طبیعی است که عالم و جاهل می توانند آن را بخوانند و حساب تاریخ کارها و امور زندگی خود را نگهدارند و این اضافه بر نوری است که ماه به ما می بخشد .

در این که ماه یک تقویم طبیعی است و می توان از

حالات مختلفش روزهای ماه را دقیقا تعیین کرد، در جلد ۲ «تفسیر نمونه» صفحه ۶ بحث شده است .

در این که میان « ضِیَاء » و « نُور » چه تفاوتی است ، باید گفت: « ضِیَاء » به معنی نور ذاتی است و « نُور » مفهوم اعمی دارد که ذاتی و عَرَضی هر دو را شامل می شود ، بنابراین تفاوت تعبیر در آیه فوق اشاره به این نکته است که خداوند خورشید را منبع جوشش نور قرار داد ، درحالی که نور ماه جنبه اکتسابی دارد و از خورشید سرچشمه می گیرد .

در آیه ۱۶ سوره نوح نیز می خوانیم : « وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا » و در آیه ۶۱ سوره فرقان آمده : « وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا » ، باتوجه به این که « سِرَاج » (چراغ) نور از خودش پخش می کند و منبع و سرچشمه نور است و خورشید در دو

آیه فوق تشبیه به «سراج» شده، روشن می شود که در آیات مورد بحث نیز این تفاوت بسیار متناسب است.

در این که آیا «ضیاء» جمع است یا مفرد، در میان اهل ادب و نویسندگان لغت اختلاف است. بعضی مانند نویسنده کتاب «قاموس» آن را مفرد دانسته اند ولی بعضی دیگر مانند «زجاج»، «ضیاء» را جمع «ضوء» می دانند، نویسنده تفسیر «المنار» و تفسیر «قُزطبی» نیز این معنی را پذیرفته اند و مخصوصاً «المنار» بر اساس آن استفاده خاصی از آیه کرده و می گوید: ذکر «ضیاء» به صورت جمع در قرآن در مورد نور آفتاب اشاره به چیزی است که علم امروز پس از قرن ها آن را اثبات کرده است و آن این که نور آفتاب مرکب از هفت نور و یا به تعبیر دیگر هفت رنگ است، همان رنگ هایی که در رنگین کمان و به هنگام عبور نور از منشورهای بلورین دیده می شود.

در این که مرجع ضمیر «قَدَرَهُ مَنَازِلَ» (برای آن منزلگاه هایی قرار دارد) تنها ماه است و یا ماه و خورشید هر دو را شامل می شود، باز در میان مفسران گفتگو است، ولی انصاف این است که ظاهر آیه نشان می دهد که این ضمیر مفرد تنها به «قَمَر» که نزدیک آن است، بازمی گردد و این خود نکته ای دارد، زیرا؛

اولاً ماه هایی که در اسلام و قرآن به رسمیت شناخته شده، ماه های قمری است.

ثانیا ماه کره ای است متحرک و منزلگاه هایی دارد و اما خورشید در وسط منظومه شمسی قرار گرفته و حرکتی در مجموع این منظومه

ندارد و این اختلاف برج ها و ستیر خورشید در صورفلکی دوازده گانه که از « حمل » شروع می شود و به « حوت » ختم می گردد ، به خاطر حرکت خورشید نیست بلکه به خاطر حرکت زمین به دور خورشید است و این گردش زمین سبب می شود که خورشید را هرماه روبروی یکی از صور فلکی دوازده گانه ببینیم ، بنابراین خورشید منزلگاه های مختلف ندارد بلکه تنها ماه دارای منزلگاه ها است .

آیه فوق در حقیقت اشاره به یکی از مسائل مربوط به کرات آسمانی می کند ، که در آن زمان از نظر علم و دانش بشر پوشیده بود و آن این که ماه دارای حرکت است و اما خورشید حرکتی ندارد .

مسأله عدد و حساب که در آیه فوق به آن اشاره شده ، درواقع یکی از مهمترین مسائل زندگی بشر در تمام زمینه ها است .

می دانیم اهمیت یک موهبت هنگامی آشکار می شود که زندگی را بدون آن مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم ، روی این حساب فکر کنید اگر یک روز تاریخ (امتیاز روزها ، ماه ها و سال ها) از زندگی بشر برداشته شود و مثلاً نه روزهای هفته روشن باشد و نه روزهای ماه و نه شماره ماه ها و سال ها ، در این موقع تمام مسائل تجاری ، اقتصادی ، سیاسی و هرگونه قرارداد و برنامه زمان بندی شده به هم می ریزد و هیچ کاری نظم و انضباطی به خود نخواهد گرفت ، حتی وضع کشاورزی ، دامداری و صنایع تولیدی نیز دچار هرج و مرج می شود .

اما از آن جا که خداوند انسان را برای یک زندگی سعادتبخش و توأم با نظام ، آفریده ، وسایل آن را نیز در اختیارش گذاشته است .

درست است که انسان با یک تاریخ قراردادی می تواند کارهای خود را تا حدودی منظم سازد ولی اگر بر پایه یک میزان طبیعی استوار نباشد ، نه عمومیت پیدا می کند و نه چندان قابل اعتماد است .

جزء یازدهم (۷۵)

گردش ماه و خورشید (یا صحیح تر زمین به دور خورشید) و منزلگاه هایی که دارند ، یک تقویم طبیعی را پی ریزی می کند که همه جا و برای همه کس روشن و قابل اعتماد است .

همان طور که مقدار شبانه روز که یک واحد کوچک تاریخی است، بر اثر یک عامل طبیعی یعنی حرکت زمین به دور خود به وجود می آید ، ماه و سال نیز باید متکی بر یک گردش طبیعی باشد و به این ترتیب حرکت ماه به دور کره زمین ، یک واحد بزرگ تر (ماه که تقریباً مساوی ۳۰ روز است) و حرکت زمین به دور آفتاب ، واحد عظیم تری یعنی سال را تشکیل می دهد .

گفتیم تقویم اسلامی بر اساس تقویم قمری و گردش ماه است ، درست است که گردش خورشید در برج های دوازده گانه نیز وسیله خوبی برای تعیین ماه های شمسی است ، ولی این تقویم با این که طبیعی است ، به درد همه نمی خورد و تنها دانشمندان نجوم از طریق رصد های نجومی می توانند بودن خورشید را در فلان برج تشخیص دهند، به همین دلیل دیگران مجبورند به تقویم هایی که به وسیله همان منجمان تنظیم شده ، مراجعه کنند .

ولی گردش منظم ماه به دور زمین ، تقویم روشنی به دست می دهد که حتی افراد بی سواد و بیابان گرد نیز قادر به خواندن

ص: ۵۳

خطوط و نقوش آن هستند .

(۷۶) سوره یونس

توضیح این که؛ قیافه ماه هر شب در آسمان به گونه خاصی غیر از شب قبل و بعد است ، به طوری که دو شب در تمام ماه وضع و قیافه ماه در آسمان یکسان نیست و اگر کمی در وضع ماه هر شب دقت کنیم ، کم کم عادت خواهیم کرد که بادقت تعیین کنیم آن شب ، چندمین شب ماه است .

ممکن است بعضی ها تصور کنند از نیمه دوم ماه به بعد منظره های نیمه اول ماه عیناً تکرار می شود و مثلاً چهره ماه در شب بیست و یکم ، مانند شب هفتم است ، ولی این یک اشتباه بزرگ است ، زیرا قسمت ناقص ماه در نیمه اول طرف بالا است ، درحالی که قسمت ناقص در

جزء یازدهم (۷۷)

نیمه دوم، طرف پایین است و به تعبیر دیگر نوک های هلال در آغاز ماه ، به سمت شرق است ، در حالی که نوک های ماه در اواخر ماه به سمت غرب می باشد ، به علاوه ماه در اوایل ماه در سمت غرب دیده می شود ، ولی در اواخر بیشتر در سمت شرق و بسیار دیرتر طلوع می کند .

به این ترتیب می توان از شکل ماه با تغییرات تدریجی اش به عنوان یک روزشمار استفاده کرد و بادقت روزهای ماه را از شکل ماه به دست آورد .

به هر حال ما در این موهبت که نامش را «نظام تاریخی» می نامیم، مدیون این آفرینش الهی هستیم و اگر حرکات ماه و خورشید (زمین) نبود ، چنان هرج و مرج و ناراحتی در زندگی برای ما پدید می آمد که حسابی برای آن متصور نبود .

ص:۵۴

زندانیانی که در سلول های انفرادی و تاریک گرفتار شده اند و زمان را گم کرده اند ، این سرگردانی و بلا تکلیفی را کاملاً احساس کرده اند .

۶ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ

(۷۸) سوره یونس

مسلم در آمد و شد شب و روز و آن چه خداوند در آسمان ها و زمین آفریده ، آیات (و نشانه هایی) است بر آن ها که پرهیز کارند(و گناه چشم دلشان راناینا نکرده است).

نه تنها خود آسمان ها و زمین از آیات خدا است ، بلکه تمام ذرات موجوداتی که در آن ها وجود دارد ، هریک آیتی و نشانه ای محسوب می شود ، اما تنها کسانی آن ها را درک می کنند که در پرتو تقوا و پرهیز از گناه ، صفای روح و روشن بینی یافته و می توانند چهره حقیقت و جمال یار را ببینند .

در آیه فوق آمد و شد شب و روز یکی از نشانه های خدا شمرده شده است و این به خاطر آن است که اگر نور آفتاب یکنواخت و به طور مداوم بر زمین می تابید، مسلماً درجه حرارت در زمین به قدری بالا می رفت که قابل زندگی نبود (مانند حرارت سوزان ماه در روزهایش که به اندازه ۱۵ شبانه روز زمین طولانی است) و همچنین اگر شب به طور

جزء یازدهم (۷۹)

مستمر ادامه می یافت، همه چیز از شدت سرما می خشکید (همانند شب های طولانی ماه) ولی خداوند این دو را پشت سر یکدیگر قرار داده تا بستر حیات و زندگی را در کره زمین آماده و مهیا سازد. در جلد اول «تفسیر نمونه» صفحه ۴۱۰ و جلد ۳ ، صفحه ۲۱۴ در این باره توضیحات

ص: ۵۵

دیگری مطرح گردیده است .

نقش عدد و حساب و تاریخ و سال و ماه در نظام زندگی بشر و پیوندهای اجتماعی و کسب و کار بر همه کس روشن و آشکار است .

۹ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

(ولی) کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، خداوند آن ها را در پرتو ایمانشان هدایت می کند ، از زیر (قصرهای) آن ها نهرها در باغ های بهشت جریان دارد .

این نور هدایت الهی که از نور ایمانشان سرچشمه می گیرد ، تمام افق زندگانی آن ها را روشن می سازد ، در پرتو این نور آن چنان روشن بینی پیدا می کنند که جار و جنجال های مکتب های مادی و وسوسه های شیطانی و زرق و برق های گناه و زر و زور ، فکر آن ها را نمی دزدد و از راه به بیراهه گام نمی نهند .

(۸۰) سوره یونس

در جمله « يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ » سخن از هدایت انسان در پرتو ایمان به میان آمده است ، این هدایت ، مخصوص به زندگی جهان دیگر نیست ، بلکه در این جهان نیز «انسان مؤمن در پرتو ایمانش از بسیاری اشتباهات و فریبکاری ها و لغزش هایی که مولود طمع ، خودخواهی ، هوی و هوس است ، نجات می یابد» و راه خود را در جهان دیگر به سوی بهشت در پرتو این ایمان پیدا می کند، چنان که قرآن در آیه ۱۲ سوره حدید می گوید: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ

ص: ۵۶

بِإِيمَانِهِمْ: در آن روز مردان و زنان باایمان را می بینی که شعاع نورشان در پیشاپیش رو و در طرف راستشان در حرکت است . «

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا خَرَجَ مِنْ

جزء یازدهم (۸۱)

قَبْرِهِ صُورَ لَهُ عَمَلُهُ فِي صُورِهِ حَسَنَةً فَيَقُولُ لَهُ أَنَا عَمَلُكَ فَيَكُونُ لَهُ نُورًا وَقَائِدًا إِلَى الْجَنَّةِ: هنگامی که مؤمن از قبر خود خارج می شود، اعمالش به صورت زیبایی نمایان می گردد و با او سخن می گوید که من اعمال تو هستم و به صورت نوری درمی آید که او را به سوی بهشت هدایت می کند . (۱)

در این آیه ، « تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ » آمده است ، در حالی که در آیات دیگر قرآن « تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » دیده می شود و به تعبیر دیگر در موارد دیگر می خوانیم که ؛ از زیر درختان بهشت نهرها جریان دارد ، اما در آیه فوق می خوانیم ؛ از زیر پای بهشتیان نهرها جاری است .

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که حتی قصرهای بهشتیان بر روی نهرها بنا شده که لطف و زیبایی فوق العاده ای به آن ها می بخشد .

۱ « تفسیر فخر رازی » ، جلد ۱۷ ، صفحه ۴۰ .

(۸۲) سوره یونس

و یا اشاره به این که نهرهای بهشتی به فرمان آن ها هستند و در قبضه قدرتشان می باشد ، چنان که در آیه ۵۱ سوره زخرف ، در سرگذشت فرعون می خوانیم که می گفت: «الَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي: آيا حكومت مصر در اختيار من نيست و اين نهرها به فرمان

ص: ۵۷

۱۰ دَعُوهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

گفتار(و دعای) آن ها در بهشت این است که خداوندان منزهی تو و تحیت آن ها، سلام و آخرین سخنشان، حمد مخصوص پروردگار عالمیان است .

در آیه مورد بحث اشاره به سه حالت و یا سه نعمت و لذت بزرگ بهشتیان شده است ؛

حالت نخست توجه به ذات پروردگار و لذتی که از این توجه به آن ها دست می دهد ، که قابل مقایسه با هیچ لذتی نیست .

جزء یازدهم (۸۳)

حالت دوم لذتی است که بر اثر تماس داشتن با مؤمنان دیگر در آن محیط پر از صلح و تفاهم پیدامی شود که بعد از لذت توجه به خدا ، از همه چیز برتر است .

حالت سوم لذتی است که از انواع نعمت های بهشتی به آن ها دست می دهد و باز آن ها را متوجه به خدا می سازد و حمد و سپاس اورامی گویند .

۱۱ وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

اگر همان گونه که مردم در به دست آوردن خوبی ها عجله دارند، خداوند (به کيفراعمالشان) مجازاتشان کند، عمرشان

به پایان می رسد (وهمگی نابود خواهند شد) ولی آن ها که امید لقای ماراندارند، به حال خودشان رهامی کنیم تا در طغیانشان سرگردان شوند .

(۸۴) سوره یونس

در این آیه می گوید: « اگر خداوند مجازات مردم بدکار را سریعا و در این جهان انجام دهد و همان گونه که آن ها در به دست آوردن نعمت و خیر و نیکی عجله دارند ، در مجازاتشان تعجیل کند ، عمر همگی به پایان می رسد و اثری از آن ها باقی نمی ماند » ، ولی از آن جا که لطف خداوند همه بندگان حتی بدکاران و کافران و مشرکان را نیز شامل می شود ، در مجازاتشان عجله به خرج نمی دهد ، شاید بیدارشوند و توبه کنند و از بیراهه به راه بازگردند .

به علاوه اگر مجازات با این سرعت انجام می گرفت ، حالت اختیار که پایه تکلیف است ، تقریبا از میان می رفت و اطاعت مطیعان ، جنبه اضطراری به خود می گرفت ، چراکه در صورت تخلف ، فوراً مجازات دردناکی را در برابر خود می دیدند .

۱۲ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُشْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

جزء یازدهم (۸۵)

و هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) برسد ، ما را (در همه حال) درحالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده است ، می خواند ، اما هنگامی که ناراحتی او را برطرف ساختیم ، چنان می رود که گویی هرگز ما را برای حل

ص: ۵۹

مشکلی که به او رسیده ، نخوانده ، این گونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است .

خاصیت مشکلات و حوادث دردناک ، کنار رفتن حجاب ها از روی فطرت پاک آدمی است ، در کوره حوادث ، تمام قشرهای سیاهی که روی این فطرت را پوشانده است ، می سوزد و از میان می رود و برای مدتی هرچند کوتاه درخشش این نور توحیدی آشکار می گردد. سپس می گوید : اما این افراد ، چنان کم ظرفیت و بی خرد هستند که « به مجرد این که بلا و ناراحتی آن ها را برطرف می سازیم ، آن چنان در غفلت فرومی روند ، که گویا هرگز از ما تقاضایی نداشتند » و ما نیز به آن ها کمکی نکردیم (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ صُورَهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ

(۸۶) سوره یونس

مَسَّهُ). « آری این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است » (كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) .

در این که چه کسی اعمال این گونه افراد را در نظرشان جلوه و زینت می دهد ، در ذیل آیه ۱۲۲ سوره انعام ، جلد ۵ « تفسیر نمونه » بحث شده است و اجمال سخن این است که ؛

زینت دهنده ، خداوند است اما از این طریق که این خاصیت را در اعمال زشت و آلوده آفریده که هر قدر انسان به آن ها بیشتر آلوده شود، بیشتر خو می گیرد و نه تنها قبح و زشتی آن ها تدریجا از میان می رود، بلکه کم کم به صورت عملی شایسته در نظرشان مجسم می گردد.

و اما چرا در آیه فوق این گونه افراد به عنوان « مُسْرِفٍ » (اسرافکار) معرفی شده اند ، به خاطر این است که چه اسراف از این

ص: ۶۰

بالا تر که انسان مهم ترین سرمایه وجود خود یعنی عمر و سلامت و جوانی و نیروها را بیهوده در راه فساد و گناه و عصیان و یا در مسیر به دست آوردن متاع بی ارزش و ناپایدار این دنیا به هدر دهد و در برابر این سرمایه، چیزی عاید او نشود. آیا این کار اسراف نیست و چنین کسان، مُسرف محسوب نمی شوند .

جزء یازدهم (۸۷)

انسان شناسی در نگاه قرآن

درباره « انسان » تعبیرات مختلفی در قرآن مجید آمده است ؛

در آیات زیادی از او به « بَشَر » تعبیر شده و در آیات فراوانی به « انسان » و در آیاتی نیز به عنوان « بنی آدم » و عجیب این که در بسیاری از آیاتی که از او به " انسان " تعبیر شده ، صفات نکوهیده و مذمومی برای او ذکر گردیده است از جمله:

در آیه مورد بحث انسان به عنوان یک موجود فراموشکار و حق شناس معرفی شده است .

در جای دیگر به عنوان یک موجود ضعیف (خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا) « ۳۸ / نساء » .

در جای دیگر به عنوان یک موجود ستمگر و کفران کننده (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ) « ۳۴ / ابراهیم » .

در جایی دیگر انسان را بخیل دانسته است (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا) « ۱۰۰ / اسراء » .

در مورد دیگر موجودی عجول می شمرد (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا) « ۱۱ / اسراء » .

ص: ۶۱

در جای دیگر کفور و کفران کننده می داند (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا) « ۶۷ / اسراء » .

در مورد دیگر موجودی پرخاشگر دانسته (كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا) « ۵۴ / كهف » .

در جای دیگر نیز کفور مبین و کفران کننده آشکار آورده (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ) « ۱۹ / زخرف » .

مورد دیگر موجودی کم ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت، بخیل و به هنگام بلا، پرجزع است (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا) « ۲۱، ۲۰، ۱۹ / معارج » .

در جای دیگر مغرور و حتی در برابر خدا

دانسته (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ) « ۶ / انفطار » .

و در مورد دیگر او را موجودی که هنگام نعمت طغیان می کند، دانسته (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى) « ۷۶ / علق » .

به این ترتیب می بینیم « انسان » در قرآن مجید به عنوان موجودی که دارای جنبه های منفی فراوان و نقطه های ضعف متعددی است، معرفی شده است .

آیا این همان انسانی است که خدا او را در « أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ » و « بهترین ساختمان » آفریده است ؟ (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) « ۴ / تین » .

و آیا این همان انسانی است که خدا معلّم او بوده و آن چه را نمی دانسته ، به وی آموخته است ؟ (خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ)

و بالاخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگار به سعی و تلاش واداشته (یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا) « ۶ / انشقاق » .

(۹۰) سوره یونس

باید دید این ها چه انسانی هستند که با آن همه کرامت و محبت الهی این همه نقاط ضعف و نارسایی از خود نشان می دهند ؟

ظاهر این است که این بحث ها همه مربوط به انسان هایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته اند ، بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته اند ، نه معلمی و نه راهنمایی و نه بیدارکننده ای داشته اند ، شهواتشان آزاد و در میان هوس ها غوطه ور هستند .

بدیهی است چنین انسانی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه های عظیم وجود خویش بهره نمی گیرد ، بلکه با به کار بردن آن ها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرناک و سرانجام ناتوان و بینوا درمی آید .

و گرنه انسانی که با استفاده از وجود رهبران الهی و به کار گرفتن اندیشه و فکر و قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی و حق و عدالت به مرحله « آدمیت » گام می نهد و شایسته نام « بنی آدم » می شود ، به جایی

می رسد که به جز خدا نمی بیند ، آن چنان که قرآن می گوید: « وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا : ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و صفحه خشکی و دریا را جولانگاه

آن ها قرار دادیم و از روزی های پاکیزه به او بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتریش دادیم « (۷۰ / اسراء)

۲۲ هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَكُمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظُنُّوْا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لِأَنَّ أَنْجِيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ

او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد تا این که در کشتی قرار می گیرید و بادهای موافق آن ها را (به سوی مقصد) حرکت می دهند و خوشحال می شوند ،

ناگهان طوفان شدیدی می وزد و امواج از هر سو به سراغ آن ها می آید و گمان می برند هلاک خواهند شد در این موقع خدا را از روی اخلاص عقیده می خوانند که اگر ما را نجات دهی، حتما از سپاسگزاران خواهیم شد .

۲۳ فَلَمَّا أَنْجِيْتَهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

اما هنگامی که آن ها را رهایی بخشید ، (دوباره) در زمین بدون حق ، ستم می کنند، ای مردم ستم های شما به زیان خود شما است ، بهره ای از زندگی دنیا (می برید) سپس بازگشت شما به سوی ما است و (خدا) شما را

به آن چه عمل می کردید ، خیر می دهد .

آن چه در آیات فوق خواندیم، مخصوص بت پرستان نیست ، بلکه یک اصل کلی درباره همه افراد آلوده و دنیاپرست و کم ظرفیت و فراموشکار است ، به هنگامی که امواج بلاها آن ها را احاطه می کند و دستشان از همه جا کوتاه و کاردبه استخوانشان می رسد و یار و یآوری برای خود نمی بینند ، دست به درگاه خدا برمی دارند و هزار گونه عهد و پیمان با اومی بندند و نذر و نیاز می کنند که اگر از این بلاها رهایی یابیم ، چنین و چنان می کنیم .

اما این بیداری و آگاهی که انعکاسی است از روح توحید فطری برای این گونه اشخاص چندان به طول نمی انجامد، هنگامی که طوفان بلا فرونشست و مشکل حل شد ، پرده های غفلت بر قلب آن ها فرومی افتد ، پرده های سنگینی که جز طوفان بلا نمی توانست آن را جابه جا کند .

با این که این بیداری موقتی ، اثر تربیتی در افراد فوق العاده آلوده ندارد ، حجت را بر آن ها تمام می کند و دلیلی خواهد بود بر محکومیتشان .

ولی افرادی که آلودگی مختصری دارند ، در این گونه حوادث معمولاً بیدار می شوند و مسیر خود را اصلاح می کنند، اما بنندگان خدا حسابشان روشن است ، در آرامش همان قدر به خدا توجه دارند که به هنگام سختی ، زیرا می دانند هر خیر و برکتی که ظاهراً از عوامل طبیعی به آن ها می رسد ، آن هم در واقع از ناحیه خدا است .

و به هر حال این یادآوری و تذکر در آیات فراوانی از

دورنمای زندگی دنیا

۲۴ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَيْهَا أَصْحَابُ لَيْلٍ أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهارپایان از آن

می خورند، می روید تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را (از آن) گرفته و تزئین می گردد و اهل آن مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند گردند (ناگهان) فرمان ما شب هنگام یا در روز (برای نابودی آن) فرامی رسد (سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم) و آن چنان آن را درو می کنیم که (گویی) هرگز نبوده است، این چنین آیات خود را برای گروهی که تفکر می کنند، شرح می دهیم .

« لَمْ تَغْنَبِ » از ماده « غنبا » به معنی اقامت کردن در مکانی است، بنابراین جمله « لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ » یعنی "دیروز در این مکان نبوده است" و این کنایه از این است که چیزی به کلی از میان برود، آن چنان که گویی هرگز وجود نداشته است .

از آن جا که قرآن یک کتاب انسان سازی و تربیت است ، در بسیاری از موارد برای روشن ساختن حقایق عقلی متوسل به ذکر مثال ها می شود و گاهی موضوعاتی را که آغاز و انجامش ، سال ها طول می کشد، در یک صحنه زودگذر و قابل مطالعه در برابر چشمان مردم مجسم می سازد .

بررسی تاریخ پرماجرای عمر یک انسان یا یک نسل که گاهی یک صد سال طول می کشد ، برای افراد عادی ، کار آسانی نیست اما هنگامی که صحنه ای همانند زندگی بسیاری از گیاهان در مقابل او قرار دهند ، بسیار راحت می تواند چگونگی زندگی خود را در این آینه شفاف ببیند .

درست این صحنه را در مقابل چشم خود مجسم کنید ، باغی است پر از درخت و سبزه و گیاه که همگی به ثمر نشسته و غوغای حیات در سرتاسر آن نمایان است ، اما در یک شب تاریک یا یک روز روشن ناگهان ابرهای سیاه آسمان را می پوشاند ، رعد و برق و سپس طوفان و رگبارهای شدید و تگرگ های دانه درشت آن را از هرسو درهم می کوبد.

فردا که به دیدن آن باغ می آییم ، درختان درهم شکسته ، گیاهان ازهم پاشیده و پژمرده و همه چیز را درهم به روی خاک ریخته در مقابل خودمان مشاهده می کنیم، آن چنان باورنمی کنیم این همان باغ سرسبز خرمی است که دیروز به روی ما می خندید .

آری چنین است ماجرای زندگی انسان ها مخصوصا در عصر و زمان ما که گاه یک زلزله یا یک جنگ چند ساعته چنان یک شهر آباد و

خرم را درهم می کوبد که چیزی جز یک ویرانه با یک مشت اجساد قطعه قطعه شده باقی نمی گذارد .

و ه چه غافلند مردمی که به چنین زندگی ناپایدار دل خوش کرده اند .

در جمله « اِخْتَلَطَ بِهٖ نَبَاتُ الْأَرْضِ » باید توجه داشت که « اِخْتِلَاطٌ » در اصل آن چنان که « راغب » در « مفردات » گفته ، به معنی جمع میان دو چیز یا بیشتر است، خواه مایع باشند یا جامد و « اِخْتِلَاطٌ » اعم از « اِمْتِزَاجٌ » است (زیرا امتزاج معمولاً در مورد مایعات گفته می شود) بنابراین معنی جمله چنین می شود که ؛ به وسیله آب باران ، گیاهان از هر قسم به هم می آمیزند ، گیاهانی که به درد انسان می خورد یا مورد استفاده حیوانات است .

جمله فوق اشاره ضمنی به این حقیقت نیز می کند که خداوند از آب باران که یک نوع و یک حقیقت بیشتر ندارد ، انواع و اقسام گیاهانی را می رویاند که نیازمندی های مختلف انسان ها و حیوانات را با مواد غذایی گوناگونشان تأمین می کنند .

۲۵ وَاللَّهُ يَدْعُوآآ إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

و خداوند دعوت به سرای صلح و سلامت می کند و هر کس را بخواهد ، به راه راست هدایت می نماید .

در آن جا که نه از این کشمکش های غارتگران دنیای مادی خبری است و نه از مزاحمت های احمقانه ثروت اندوزان از خدا بی خبر و نه جنگ و خونریزی و استعمار و استثمار و تمام این مفاهیم

در کلمه «دارِ السَّلام» (خانه صلح و سلامت) جمع است .

و هرگاه زندگی در این دنیا نیز شکل توحیدی و رستاخیزی به خود گیرد ، آن هم تبدیل به « دارُ السَّلام » می شود و از صورت آن « مزرعه بلا دیده طوفان زده » درمی آید .

روسفیدان و روسیاهان

۲۶ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

کسانی که نیکی کردند ، پاداش نیک و زیاده بر آن دارند و تاریکی و ذلت چهره هایشان را نمی پوشاند ، آن ها یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند .

«يَرْهَقُ» از ماده «رَهَقَ» به معنی پوشاندن قهری و اجباری است و «قَتَرٌ» به معنی غبار و یا دود است

در این که منظور از «زیاده» در این جمله چیست ، میان مفسران گفتگو است ولی باتوجه به این که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند ، اشاره به پاداش های مضاعف و فراوانی است که گاهی ده برابر و گاهی هزاران برابر (به نسبت اخلاص و پاکی و تقوا و ارزش عمل) بر آن افزوده می شود ، در آیه ۱۶۰ سوره انعام می خوانیم : « مَنْ جَاءَ

بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا : کسی که کار نیکی انجام دهد ، ده برابر به او پاداش داده خواهد شد .

و در جای دیگر نیز می خوانیم : « فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ : اما کسانی که

ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ، خداوند پاداش آن ها را به طور کامل می دهد و از فضل و کرم خود نیز بر آن می افزاید « (۱۲۷ / نساء) .

در آیات مربوط به انفاق در آیه ۲۶۱ سوره بقره نیز سخن از پاداش نیکوکاران تا هفتصد برابر و یا چند مقابل آن به میان آمده است .

نکته دیگر که در این جا باید به آن توجه داشت ، این است که کاملاً امکان دارد که این اضافه در جهان دیگر مرتبا افزایش یابد ، یعنی هر روز موهبت و لطف تازه ای از ناحیه خداوند به آن ها ارزانی داشته شود و این در واقع نشان می دهد که زندگی جهان دیگر یکنواخت نیست و به سوی تکامل در یک شکل نامحدود پیش می رود .

۲۷ وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَزَهُقُهُمْ

ذَلَّةً مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

اما کسانی که مرتکب گناهان شدند ، جزای بدی به مقدار آن دارند و ذلت و خواری چهره آن ها را می پوشاند و هیچ چیز نمی تواند آن ها را از (مجازات) خدا نگه دارد (چهره هایشان آن چنان تاریک است که) گویی پاره هایی از شب تاریک ، صورت آن ها را پوشانده ، آن ها یاران آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند .

در این جا سخنی از « زیاده » در کار نیست ، چراکه در پاداش زیاده ، فضل و رحمت است اما در کیفر ، عدالت ایجاب می کند که ذره ای بیش

از گناه نباشد ، ولی آن ها به عکس گروه اول چهره هایی تاریک دارند « و ذَلَّتْ ، صورت آن ها را می پوشاند » (وَ تَرَهَّقُهُمْ ذِلَّةٌ) .

تاریکی چهره های آن ها به اندازه ای زیاد است که « گویی پاره هایی از شب تاریک و ظلمانی ، یکی پس از دیگری بر صورت آن ها افکنده شده است » .

ممکن است سؤال شود که عدالت ایجاب می کند بیش از گناهشان کیفر نینند و این تاریکی چهره و گرد و غبار مذلت بر آن نشستن ، چیز اضافه ای است .

اما باید توجه داشت که این خاصیت و اثر عمل است که از درون جان انسان به بیرون منعکس می گردد ، درست مثل این است که بگوییم: افراد شرابخوار باید تازیانه بخورند و در عین حال شراب انواع بیماری های معده و قلب و کبد و اعصاب را ایجاد می کند .

به هر حال ممکن است بدکاران گمان کنند راه فرار و نجاتی خواهند داشت و یا بت ها و مانند آن ها می توانند برایشان شفاعت کنند اما جمله بعد صریحا می گوید که ؛ « هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند آن ها را از مجازات الهی دور نگه دارد » (مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ) .

۳۱ قُلْ مَنْ يُزُقُّكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ

وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ

بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد و

یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم ها است و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می سازد و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می کند؟ (در پاسخ) می گویند: خدا، بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی کنید (و از خدانمی ترسید)؟

« رِزْقٌ » به معنی عطا و بخشش مستمر است و از آن جا که بخشنده تمام مواهب در حقیقت خدا است ، « رازِقٌ » و « رَزَاقٌ » به معنی حقیقی تنها بر او اطلاق می شود و اگر این کلمه در غیر مورد او به کار رود، بدون شك جنبه مجازی دارد، مانند آیه ۲۳۳ سوره بقره که در زمینه زنان شیرده می گوید : « وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ » (پدران موظفند زنانی را که فرزندانشان را شیر می دهند ، به طور شایسته روزی دهند و لباس بپوشانند) .

این نکته نیز لازم به یادآوری است که بیشتر روزی های انسان از آسمان است ، باران حیاتبخش از آسمان می بارد و هوا که مورد نیاز همه موجودات زنده است ، نیز بر فراز زمین قرار گرفته و از همه مهم تر نور آفتاب که بدون آن هیچ موجود زنده و هیچ گونه حرکت و جنبشی در سرتاسر زمین وجود نخواهد داشت ، از آسمان است و حتی حیوانات اعماق دریاها از پرتو نور آفتاب زنده اند ، زیرا می دانیم غذای بسیاری از آن ها گیاهان بسیار کوچکی است که در لابلاهی امواج در سطح اقیانوس در برابر تابش نور آفتاب رشد و نمو می کند و قسمت دیگری از آن حیوانات از گوشت دیگر حیوانات دریا که به وسیله آن گیاهان تغذیه شده اند ، استفاده می کنند .

ولی زمین تنها به وسیله مواد غذایی خود ریشه گیاهان را تغذیه می کند و شاید به همین دلیل است که در آیه فوق نخست سخن از ارزاق آسمان و سپس ارزاق زمین به میان آمده است (به تفاوت درجه اهمیت) .

سپس به دو قسمت از مهم ترین حواس انسان که بدون آن دو ، کسب علم و دانش برای بشر امکان پذیر نیست ، اشاره کرده و می گوید : « بگو : چه کسی است که مالک و خالق گوش و چشم و قدرت دهنده این دو حس آدمی است ؟ » (اَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ) .

درواقع در این آیه نخست به نعمت های مادی و بعد به مواهب و روزی های معنوی که بدون آن ها نعمت های مادی فاقد هدف و محتوا است ، اشاره شده است .

کلمه « سَمِعَ » مفرد و به معنی گوش و « أَبْصَارَ » جمع « بَصِيرَ » و به معنی بینایی و چشم است و در این جا سؤال پیش می آید که چرا « سَمِعَ » در همه جا در قرآن مفرد ذکر شده و اما « بَصَرَ » گاهی به صورت جمع و گاهی به صورت مفرد آمده ؟ پاسخ این سؤال در جلد اول « تفسیر نمونه » ، صفحه ۵۶ ذکر شده است .

بعد از دو پدیده مرگ و حیات که عجیب ترین پدیده های عالم آفرینش است ، سخن به میان آورده ، می گوید : « و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می کند ؟ » (وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ) .

این همان موضوعی است که تاکنون عقل دانشمندان و علمای

علوم طبیعی و زیست شناسان در آن حیران مانده است که چگونه موجود زنده از موجود بی جان به وجود آمده است؟ آیا چنین چیزی که تلاش و کوشش مداوم دانشمندان تاکنون در آن به جایی نرسیده است، می تواند یک امر ساده و وابسته به تصادف و حوادث رهبری نشده و بدون برنامه و هدف طبیعت بوده باشد؟ بدون شک پدیده پیچیده و ظریف و اسرارآمیز حیات نیازمند به علم و قدرت فوق العاده و عقل کلی است.

او نه تنها در آغاز موجود زنده را از موجودات بی جان زمین آفریده است، بلکه علاوه بر این، سنت او بر این قرار گرفته که حیات نیز جاودانی نباشد و به همین جهت مرگ را در دل حیات آفریده تا از این طریق میدان را برای دگرگونی ها و تکامل باز گذارد.

در تفسیر آیه فوق این احتمال نیز داده شده که علاوه بر مرگ و حیات مادی، مرگ و حیات معنوی را نیز شامل می شود، زیرا انسان های هوشمند و پاکدامن و باایمان را می بینیم که گاهی از پدر و مادری آلوده و بی ایمان و گمراه متولد می شوند، عکس آن نیز مشاهده شده است که برخلاف قانون وراثت انسان های بی ارزش و مرده از پدر و مادر ارزشمندی به وجود آمده اند. (۱)

البته مانعی ندارد که آیه فوق اشاره به دو قسمت باشد، زیرا هر دو

ص: ۷۴

۱- این مضمون در روایات متعددی در «تفسیر برهان»، جلد ۱، ذیل آیه ۹۵ سوره انعام آمده است.

از عجایب آفرینش و از پدیده های اعجاب انگیز جهانند و روشنگر این حقیقتند که علاوه بر عوامل طبیعی ، دست قدرت آفریدگار عالم و حکیمی در کار است .

در جلد ۵ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۳۵۶ ، ذیل ۹۵ / انعام ،

توضیحات بیشتری در این باره آمده است. بعد اضافه می کند : « چه کسی است که امور این جهان را تدبیر می کند » ؟ (وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ) .

درحقیقت نخست سخن از آفرینش مواهب ، سپس سخن از حافظ و نگهبان و مدبر آن ها است. بعد از آن که قرآن این سؤالات سه گانه را مطرح می کند ، بلافاصله می گوید : « آن ها به زودی در پاسخ خواهند گفت : الله » .

از این جمله به خوبی استفاده می شود که حتی مشرکان و بت پرستان عصر جاهلیت خالق و رازق و حیاتبخش و مدبر امور جهان هستی را خدا می دانستند و این حقیقت را از طریق عقل و هم از راه فطرت دریافته بودند که این نظام حساب شده جهان نمی تواند مولود بی نظمی و یا مخلوق بت ها باشد .

و در آخر آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد : « به آن ها بگو : آیا با این حال تقوا را پیشه نمی کنید » ؟ (فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ) . تنها کسی شایسته عبادت و پرستش است که آفرینش و تدبیر جهان به دست او

است ، اگر عبادت به خاطر شایستگی و عظمت ذات معبود باشد ، این شایستگی و عظمت تنها در خدا است و اگر برای این باشد که می تواند سرچشمه سود و زیان گردد ، این نیز مخصوص خدا است .

۳۲ فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَإِنِّي تُصْرَفُونَ

این چنین است خداوند پروردگار حق شما، با این حال بعد از حق جز گمراهی وجود دارد؟ پس چرا (از پرستش او) روی می گردانید؟

این آیه درحقیقت یک راه منطقی روشن برای شناخت باطل و ترک آن پیشنهاد می کند و آن این که؛ نخست باید از طریق وجدان و عقل برای شناخت حق گام برداشت، هنگامی که حق شناخته شد، هرچه غیر آن و مخالف آن است، باطل و گمراهی است و باید کنار گذاشته شود.

۳۳ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

این چنین فرمان پروردگارت بر فاسقان مسلم شده که آن ها (پس از این همه طغیان و گناه) ایمان نخواهند آورد.

درواقع این خاصیت اعمال نادرست و مستمر آن ها است که قلبشان را چنان تاریک و روحشان را چنان آلوده می کند که با وضوح و روشنی حق آن را نمی بینند و به بیراهه می روند.

بنابراین آیه فوق هیچ گونه دلالت بر مسأله جبر ندارد، بلکه اشاره به آثار اعمال خود انسان می باشد ولی شک نیست که این اعمال چنان خاصیتی را به فرمان خدا دارد.

درست مثل این است که به کسی بگوییم: صد بار به تو گفتیم گرد مواد مخدر و مشروبات الکلی مگرد، اکنون که گوش ندادی و شدیداً معتاد شدی، محکوم به این هستی که مدت ها در بدبختی بمانی.

۳۴ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَدْعُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَدْعُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْتِ تُؤْفَكُونَ

بگو: آیا هیچ یک از معبودهای شما آفرینش را ایجاد و

سپس باز می گردانند؟ بگو: تنها خدا آفرینش را ایجاد کرده، سپس باز می گردانند، با این حال چرا از حق روی گردان می شوید؟

در این جا دو سؤال پیش می آید؛ نخست این که مشرکان عرب غالباً اعتقاد به معاد مخصوصاً به شکلی که قرآن می گوید، نداشتند، با این حال چگونه قرآن از آن ها اعتراف می خواهد؟

دیگر این که در آیه قبل سخن از اعتراف مشرکان بود، ولی در این جا به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که تو اعتراف به این واقعیت کن، این تفاوت تعبیر برای چیست؟

اما با توجه به یک نکته جواب هر دو سؤال روشن می شود و آن این که؛ گرچه مشرکان به معاد (معاد جسمانی) عقیده نداشتند، ولی همین اندازه که معتقد بودند آغاز آفرینش از خدا است، برای پذیرش معاد کافی است، چرا که هر کس آغاز را انجام داده، قادر به اعاده آن نیز هست، بنابراین اعتقاد به مبدأ با کمی دقت معاد را اثبات می کند.

از این جا روشن می شود که چرا به جای مشرکان، پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراف به این واقعیت می کند، زیرا گرچه ایمان به معاد از لوازم ایمان به مبدأ است، اما چون آن ها توجه به این ملازمه نداشتند، طرز

تعبیر عوض شده و پیامبر صلی الله علیه و آله به جای آن ها اعتراف می کند.

۳۵ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

بگو: آیا هیچ یک از معبودهای شما به سوی حق هدایت می کند؟ بگو: تنها خدا به حق هدایت می کند، آیا کسی که هدایت به حق می کند، برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر هدایتش کنند، شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟

در آیه فوق خواندیم که تنها خدا است که هدایت به سوی حق می کند، این انحصار یا به خاطر آن است که منظور از هدایت، تنها ارائه طریق نیست بلکه رساندن به مقصد نیز می باشد و این کار تنها به دست پروردگار است و یا به این جهت است که ارائه طریق و نشان دادن راه نیز در درجه اول کار خدا است و غیر او یعنی پیامبران و راهنمایان الهی تنها از طریق هدایت او آگاه به راه های هدایت می شوند و با تعلیم او عالم می گردند.

این که در آیه فوق می خوانیم معبودهای مشرکان نه تنها نمی توانند کسی را هدایت کنند، بلکه خودشان نیازمند هدایت الهی هستند، گرچه درباره بت های سنگی و چوبی صدق نمی کند، زیرا آن ها مطلقاً عقل و شعوری ندارند ولی در مورد معبودهای صاحب شعور مانند فرشتگان و انسان هایی که معبود واقع شدند، کاملاً صدق می کند.

این آیه به خوبی نشان می دهد که یکی از برنامه های اصلی پروردگار در برابر بندگان ، هدایت آن ها به سوی حق است که این کار از طریق بخشیدن عقل و خرد و دادن درس های گوناگون از راه فطرت و ارائه آیات و نشانه هایش در جهان آفرینش همچنین از طریق فرستادن پیامبران و کتب آسمانی صورت می گیرد.

عظمت و حقانیت دعوت قرآن

۳۷ وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

شایسته نیست (و امکان نداشت) که این قرآن بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شود، ولی تصدیقی است برای آن چه پیش از آن است (از کتب آسمانی) و تفصیلی است برای آن هاوشکی نیست که از طرف پروردگار جهانیان است.

جالب این که به جای نفی ساده ، نفی شأنت شده است و می دانیم این گونه تعبیر از نفی ساده تر رساتر است ، این درست به آن می ماند که کسی در مقام دفاع از خود بگوید : « در شأن من نیست که دروغ بگویم » و البته این تعبیر از این که بگوید : من دروغ نمی گویم ، بسیار پرمعنی تر و عمیق تر می باشد .

سپس به ذکر دلیل بر اصالت قرآن و وحی آسمانی بودنش پرداخته، می گوید : « ولی این قرآن کتب آسمانی پیش از خود را تصدیق می کند » (وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ) .

یعنی تمام بشارات و نشانه های حقانیتی که در کتب آسمانی پیشین آمده ، بر قرآن و آورنده قرآن کاملاً منطبق است و این خود ثابت می کند که تهمت و افترا بر خدا نیست و واقعیت دارد ، اصولاً خود قرآن از باب « آفتاب آمد دلیل آفتاب » ، شاهد صدق محتوای خویش است .

و از این جا روشن می شود کسانی که این گونه آیات قرآن را دلیل بر عدم تحریف تورات و انجیل گرفته اند ، در اشتباهند ، زیرا قرآن مندرجات این کتب را که در عصر نزول قرآن وجود داشتند، تصدیق نمی کند، بلکه نشانه هایی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن در این کتب بوده ، مورد تأیید قرار داده است. در این زمینه توضیحات بیشتری در جلد اول « تفسیر نمونه » ، ذیل آیه ۴۱ سوره بقره بیان گردید .

سپس دلیل دیگری بر اصالت این وحی آسمانی ذکر کرده ، می گوید : « وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ » .

به تعبیر دیگر هیچ گونه تضادی با برنامه انبیاء گذشته ندارد ، بلکه تکامل آن تعلیمات و برنامه ها در آن دیده می شود و اگر این قرآن مجعول بود ، حتما مخالف و مابین آن ها بود .

و از این جا می دانیم که در اصول مسائل چه در عقاید دینی و چه در برنامه های اجتماعی و حفظ حقوق و مبارزه با جهل و دعوت به حق و عدالت و همچنین زنده کردن ارزش های اخلاقی و مانند این ها هیچ گونه اختلافی در میان کتب آسمانی نیست ، جز این که هر کتابی که بعداً نازل شده ، در سطحی بالاتر و کامل تر بوده همچون سطوح مختلف تعلیمات در دبستان و دبیرستان و دانشگاه تا به کتاب نهایی که

مخصوص دوران پایان تحصیل دینی است یعنی قرآن رسیده است . شک نیست که در جزئیات احکام و شاخ و برگ ها تفاوت در میان ادیان و مذاهب آسمانی وجود دارد ولی سخن از اصول اساسی آن ها است که همه جا هماهنگ است .

(

۳۸ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ صَادِقِينَ

آن ها می گویند : او قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده، بگو: اگر راست می گویند ، یک سوره همانند آن بیاورید و هر کس را می توانید غیر از خدا (به یاری) بطلبید .

این آیه از جمله آیاتی است که باصراحت اعجاز قرآن را بیان می کند نه تنها همه قرآن را بلکه حتی اعجاز یک سوره را و از همه جهانیان بدون استثناء دعوت می کند که اگر معتقدید این آیات از طرف خدا نیست ، همانند و یا حداقل همانند یک سوره آن را بیاورید .

و همان گونه که در جلد ۱ « تفسیر نمونه » ، ذیل آیه ۲۳ سوره بقره بیان شده است ، در آیات قرآن گاهی « تَحِيدٌ » یعنی دعوت به مبارزه نسبت به مجموع قرآن و گاهی به ده سوره و گاهی به یک سوره شده است و این نشان می دهد که جزء و کل قرآن ، همه اعجاز است و چون سوره معینی ذکر نشده ، هر سوره از قرآن را نیز شامل می شود .

البته شک نیست که اعجاز قرآن منحصر به جنبه فصاحت و بلاغت و شیرینی بیان و رسایی تعبیرات آن چنان که گروهی از قدمای مفسرین فکر کرده اند نیست، بلکه علاوه بر این ها از نظر بیان معارف

دینی و علمی که تا آن روز شناخته نشده بود و بیان احکام و قوانین و ذکر تواریخ پیشین پیراسته از هرگونه خطا و خرافات و عدم وجود تضاد و اختلاف در آن، نیز جنبه اعجاز دارد. (۱)

جلوه تازه ای از اعجاز قرآن

جالب این که با گذشت زمان جلوه های تازه ای از اعجاز قرآن آشکار می شود که در گذشته مورد توجه قرار نمی گرفت ، از جمله محاسبات فراوانی است که روی کلمات آیات قرآن با مغزهای الکترونیکی انجام شده، ویژگی های تازه ای برای کلمات و جمله بندی های قرآن و رابطه آن با زمان نزول هر سوره، ثابت است و آن چه ذیلاً می خوانید ، نمونه ای از آن است ؛

پژوهش های برخی از دانشمندان محقق امروز، به کشف روابط پیچیده و فرمول های محاسباتی بسیار دقیق منجر شده است که حیرت انگیز است ، با یقین به این امر که چنین نظم علمی در ساختمان قرآن است ، از طریق بررسی های آماری و به زبان ریاضی به کشف قواعد دقیق و فرمول های ریاضی و منحنی های کامل و سالمی توفیق یافته است که از نظر اهمیت و شناخت ، کشف نیوتن را در جاذبه تداعی می کند .

یک قرآن شناس بزرگ نقطه شروع کارش این مسأله ساده است که آیات نازل شده درمکه کوتاه است و آیات نازل شده در مدینه ، بلند ، این

ص: ۸۲

۱- توضیح بیشتر در «تفسیر نمونه»، جلد ۱، صفحه ۸۳ و کتاب «قرآن و آخرین پیامبر» مطرح شده است .

یک مسأله طبیعی است ، هر نویسنده یا سخنران ورزیده ، طول جملات و آهنگ کلمات سخنش را برحسب موضوع سخن تغییر می دهد ؛

مسائل توصیفی، جملات کوتاه و مسائل تحلیلی و استدلالی، بلند ، آن جاکه سخن، تحریکی و انتقادی و یابیان اصول کلی اعتقادی است، لحن شعاری می شود و عبارات کوتاه و آن جاکه شروع داستان است و بیان کلام در نتیجه گیری های اخلاقی و ... لحن، آرام و عبارات طولانی و آهنگ نرم.

مسائل طرح شده در مکه از نوع اول است و مسائل طرح شده در مدینه ، از نوع دوم ، چه در مکه آغاز یک نهضت است و بیان اصول کلی اعتقادی و انتقادی و در مدینه ، یک جامعه و مسائل حقوقی و اخلاقی و قصه های تاریخی و نتیجه گیری های فکری و علمی .

اما قرآن یک سخن گفتن طبیعی است و ناچار تابع سبک زیبا و بلیغ سخن گفتن بشر و در نتیجه رعایت کوتاهی و بلندی آیات نیز به تناسب مفاهیم . اما اگر قبول کنیم که این کلام در عین حال که یک کتاب است ، یک طبیعت نیز هست ، باید این کوتاهی و بلندی در عین حال بی حساب نباشد و طبق یک قاعده دقیق علمی از آیات کوتاه آغاز کند و یکنواخت و تصاعدی رو به آیات بلند رود ، بر این اساس باید طول هر آیه ای کوتاه تر از آیه نازل شده سال بعد و بلندتر از آیه نازل شده سال پیش باشد و اندازه این طولانی شدن ، اندازه ای دقیق و حساب شده

باشد ، بنابراین در طول ۲۳ سال که وحی نازل می شده است ، باید ۲۳ طول معدل در آیات داشته باشیم .

بر این قاعده می توانیم ۲۳ ستون داشته باشیم که همه آیات

برحسب طول در این ستون ها تقسیم بندی شود، حال از کجا می توانیم بفهمیم که این تقسیم بندی ها درست است ؟ می دانیم که شأن نزول بعضی از آیات قرآن معلوم است ، برخی را روایات تاریخی معین کرده و صریحا گفته که در چه سالی نازل شده است و برخی را از روی مفاهیم آن می توان تعیین کرد ؛ مثلاً آیاتی که احکامی چون تغییر قبله ، حرمت شراب ، وضع حجاب ، زکات و خمس را بیان می کند و آیاتی که از « هجرت » سخن می گویند، سال تعیین این احکام معلوم است .

با شگفتی فوق العاده می بینیم که این آیات که سال نزول آن ها معین است درست در همان ستون هایی قرار می گیرند که در این جدول از نظر معدل طول آیات ویژه هر سال فرض شده اند .

آن چه جالب تر است ، پیداشدن دو سه مورد استثنایی است . به

این معنی که سوره « مائده » آخرین سوره بزرگ نازل شده است ، درحالی که چند آیه از آن طبق فرمول ، باید در سال های اولیه نازل شده باشد ، پس از تحقیق در متون تفاسیر و روایات اسلامی ، اقوال مفسران معتبری را می یابیم که گفته اند : این چند آیه در اوایل نازل شده ، اما از نظر تدوین به دستور پیامبر در سوره « مائده » جای داده شده است ، به این طریق می توان سال نزول هر آیه را از روی این ملاک ریاضی تعیین کرد و قرآن را برحسب سال نزول نیز تدوین نمود .

چه سخنوری است در عالم که بتوان از روی طول عبارت ، سال ادای هر جمله اش را معین کرد ؟ خصوصا که این متن کتابی نباشد که مثل یک اثر علمی یا ادبی نویسنده اش نشسته باشد و آن را در یک

مدت معین و پیوسته نوشته و بر زبانش رفته و به ویژه کتابی نباشد که نویسنده اش در یک موضوع یا حتی زمینه تعیین شده ای تألیف کرده باشد، بلکه مسائل گوناگونی است که به تدریج برحسب نیاز جامعه و در پاسخ به سؤالاتی که عنوان می شود، حوادث یا مسائلی که در

مسیر مبارزه طولانی مطرح می شود، به وسیله رهبر بیان و سپس جمع آوری و تنظیم شده است. (۱)

بلکه به گفته بعضی از مفسران، آهنگ مخصوص لغات و کلمات قرآن نیز در نوع خود معجزه آسا است.

شواهد گوناگون جالبی برای این موضوع ذکر کرده اند، از جمله جریان زیر که برای سید قطب مفسر معروف واقع شده است؛ او در ذیل آیه مورد بحث چنین می گوید:

من از حوادثی که برای دیگران واقع شده، سخنی نمی گویم، تنها حادثه ای را بیان می کنم که برای خود من واقع شد و شش نفر ناظر آن بودند (خودم و پنج نفر دیگر).

ما شش نفر از مسلمانان بودیم که با یک کشتی مصری، اقیانوس اطلس را به سوی نیویورک می پیمودیم، مسافران کشتی ۱۲۰ مرد و زن

۱ نقل از نشریه «فلق» (نشریه دانشجویان دانشگاه).

بودند و کسی در میان مسافران جز ما مسلمان نبود، روز جمعه به این فکر افتادیم که نماز جمعه را در قلب اقیانوس و بر روی کشتی به جا آوریم، و ما علاوه بر اقامه فریضه مذهبی مایل بودیم یک حماسه

اسلامی در مقابل یک مبشر مسیحی که در داخل کشتی نیز دست از برنامه تبلیغاتی خود بر نمی داشت ، بیافرینیم ، خصوصا این که او حتی مایل بود ما را هم به مسیحیت تبلیغ کند.

ناخدای کشتی که یک انگلیسی بود ، موافقت کرد که ما نماز جماعت را در صفحه کشتی تشکیل دهیم و به کارکنان کشتی نیز که همه از مسلمانان آفریقا بودند ، نیز اجازه داده شد که با ما نماز بخوانند و آن ها از این جریان بسیار خوشحال شدند ، زیرا این اولین باری بود که نماز جمعه بر روی کشتی انجام می گرفت .

من (سید قطب) به خواندن خطبه نماز جمعه و امامت پرداختم و جالب این که مسافران غیر مسلمان اطراف ما حلقه زده بودند و بادقت مراقب انجام این فریضه اسلامی بودند .

پس از پایان نماز ، گروه زیادی از آن ها نزد ما آمدند و این موفقیت را به ما تبریک گفتند ولی در میان این گروه ، خانمی بود که بعدا فهمیدیم یک زن مسیحی یوگسلاوی است که از جهنم « تیتو » و کمونیسم او ، فرار کرده است .

او فوق العاده تحت تأثیر نماز ما قرار گرفته بود، به حدی که اشک از چشمانش سرازیر بود و قادر به کنترل خویشتن نبود. او به زبان انگلیسی ساده و آمیخته با تأثر شدید و خضوع و خشوع خاصی سخن می گفت و از جمله سخنانش این بود که ؛ بگوئید ببینم کشیش شما با چه لغتی سخن می گفت ؟ (او فکر می کرد که حتما باید کشیش یا یک مرد روحانی اقامه نماز کند ، آن چنان که در نزد مسیحیان است ، ولی ما به زودی به او

حالی کردیم که این برنامه اسلامی را هر مسلمان باایمانی می تواند انجام دهد (و سرانجام به او گفتیم که ما با لغت عربی صحبت می کردیم .

ولی او گفت : من هر چند یک کلمه از مطالب شما را نفهمیدم ، اما به وضوح دیدم که این کلمات آهنگ عجیبی داشت اما از این مهم تر مطلبی که نظر مرا فوق العاده به خود جلب کرد ، این بود که در لابلای خطبه امام شما جمله هایی وجود داشت که از بقیه ممتاز بود ، آن ها دارای آهنگ فوق العاده مؤثر و عمیقی بودند ، آن چنان که لرزه بر اندام من انداخت ، یقیناً این جمله ها مطالب دیگری بودند ، فکر می کنم امام شما به هنگامی که این جمله ها را ادا می کرد ، مملو از روح القدس شده بود .

ما کمی فکر کردیم و متوجه شدیم این جمله ها همان آیاتی از قرآن بود که من در اثناء خطبه و در نماز آن ها را می خواندم ، این موضوع ما را تکان داد و متوجه این نکته ساخت که آهنگ خاص قرآن آن چنان مؤثر است که حتی بانویی را که یک کلمه مفهوم آن را نمی فهمد، تحت تأثیر شدید خود قرار می دهد(۱)

۳۹ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ

(آن ها از روی علم و دانش قرآن را انکار نمی کنند) بلکه آن ها چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند و

ص: ۸۷

هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است، این چنین پیشینیان آن ها نیز تکذیب کردند، پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود؟

«تأویل» در اصل لغت به معنی بازگشت دادن چیزی است و بنابراین هرکار یا سخنی به هدف نهایی برسد، می گوئیم: تأویل آن آمده است، به همین دلیل بیان هدف اصلی یک اقدام و یا تفسیر واقعی یک سخن و یا تفسیر و نتیجه و پایان یک خواب و یا تحقق یافتن واقعیت یک مطلب، همه این ها تأویل نامیده می شود (در این باره در جلد دوم «تفسیر نمونه»، صفحه ۳۲۴ به طور مشروح بحث شده است).

درواقع عامل انکارقرآن توسط مشرکین، عدم آگاهی و جهل آن ها بود.

اما این که منظور از این جمله جهل درباره چه اموری بوده است،

مفسران احتمالات متعددی داده اند که تمام آن ها می تواند در آیه منظور بوده باشد، از جمله؛

جهل به معارف دینی و مبدأ و معاد، همان گونه که قرآن از قول مشرکان در مورد معبود حقیقی (الله) نقل می کند که می گفتند: «أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ: آیا خدایان ما را تبدیل به یک معبود کرده است، این چیز عجیبی است» (۵/ص) و یا در مورد معاد می گفتند: «إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا إِنْآ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جُنَّة: آیا هنگامی که ما تبدیل به استخوان پوسیده شدیم، بار دیگر به زندگی بازمی گردیم، گوینده این سخن به خدا تهمت زده، یا مجنون است» (۱۰/سجده).

درحقیقت آن ها هیچ گونه دلیلی بر نفی مبدأ و معاد نداشتند و تنها جهل و بی خبری ناشی از خرافات و عادت به مذهب نیاکان سدّ راهشان بود ، یا جهل به اسرار احکام ، جهل به مفهوم بعضی از آیات متشابه ، جهل به مفهوم حروف متشابه ، جهل به مفهوم حروف مُقَطَّعَه و جهل به

درس های عبرت انگیزی که هدف نهایی ذکر تاریخ پیشینیان بوده است .

مجموع این جهالت ها، آن ها را وادار به انکار و تکذیب می کرد.

در حالی که هنوز تأویل و تفسیر و واقعیت مسائل مجهول برای آن ها روشن نشده بود (لَمَّا يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ) .

قرآن سپس می افزاید؛ این روش نادرست ، منحصر به مشرکان عصر جاهلیت نیست ، بلکه « اقوام گمراه گذشته نیز به همین گرفتاری مبتلا بودند ، آن ها نیز بدون این که تحقیق در شناخت واقعیت ها بکنند و یا انتظار برای تحقق آن ها بکشند ، حقایق را انکار و تکذیب می کردند » (كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) . در آیات ۱۱۳ و ۱۱۸ سوره بقره نیز اشاره به وضع امت های گذشته ، از این نظر آمده است .

درواقع همه آن ها عذرشان ، جهلشان بود و بدبختی شان در عدم تحقیق و عدم جستجو و شناخت واقعیت ها بود، درحالی که عقل و منطق حکم می کند که انسان چیزی را که نمی داند ، هرگز انکار نکند ، بلکه به جستجو و تحقیق پردازد .

جهل و انکار

اصولاً قسمت مهمی از مخالفت ها و دشمنی ها و ستیز با حق ، از جهل و نادانی سرچشمه می گیرد و به همین دلیل گفته اند : سرانجام جهل، کفر است .

نخستین وظیفه ای که هر انسان حق طلبی دارد، این است که در مقابل آن چه نمی داند، سکوت و انتظار اختیار کند و به جستجو برخیزد و تمام جوانب مطلبی را که نمی داند، بررسی کند و تا دلیل قاطعی بر نفی پیدا نکند، به سراغ نفی نرود، همان گونه که بدون دلیل قاطع زیر بار اثبات نباید برود.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» حدیث جالبی را از امام صادق در این زمینه نقل کرده که فرمود: «خداوند با دو آیه از قرآن، دو درس مهم به این امت داده است، نخست این که جز آن چه می دانند، نگویند و دیگر این که آن چه را نمی دانند، انکار نکنند، سپس دو آیه زیر را تلاوت فرمود؛ "الْمُ يُؤَخِّدُ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا

يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ: آیا خداوند پیمان کتاب آسمانی را از آن ها نگرفته است که جز حق در مورد خداوند نگویند"، "بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ: مشرکان چیزهایی را انکار کردند که از آن آگاهی نداشتند، در حالی که جهل دلیل بر انکار نیست".».

۴۴ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ

خداوند هیچ به مردم ستم نمی کند ولی این مردمنده که به خویشان ستم می نمایند.

ولی بدان و آن ها نیز باید بدانند که این نارسایی فکر و عدم بصیرت و نایبایی از دیدن چهره حق و ناشنوایی در برابر گفتار خدا، چیزی نیست که با خود از مادر به این جهان آورده باشند و خدا به آن ها

ستمی کرده باشد، بلکه این خود آن ها بوده اند که با اعمال نادرستشان و دشمنی و عصیان در برابر حق، روح خود را تاریک و چشم بصیرت و گوش شنوایشان را از کار انداختند .

در تحقق مجازات الهی برای مجرمین تردید نکنید

۵۳ وَ يَسْتَبْشِرُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ أَيْ وَ رَبِّيَ إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

از تو می پرسند آیا آن (وعده مجازات الهی) حق است ؟ بگو: آری به خدا سوگند قطعا حق است و شما نمی توانید از آن جلوگیری کنید .

البته « حَقُّ » در این جا در مقابل باطل نیست ، بلکه منظور این است که آیا این مجازات و کیفر واقعیت دارد و تحقق می یابد ؟ زیرا « حَقُّ » و « تحقُّق » هر دو از یک ماده اند ، البته حق در مقابل باطل اگر به معنی وسیع کلمه تفسیر شود ، شامل هر واقعیت موجود می گردد و نقطه مقابل آن معدوم و باطل است .

خداوند به پیامبرش دستور می دهد که در برابر این سؤال با تأکید هر چه بیشتر « بگو به پروردگرم سوگند این یک واقعیت است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست » (قُلُّ أَيْ وَ رَبِّيَ إِنَّهُ لَحَقٌّ) .

و اگر فکر می کنید می توانید از چنگال مجازات الهی فرار کنید ، اشتباه بزرگی کرده اید ، زیرا « هرگز شما نمی توانید از آن جلوگیری کنید و او را با قدرت خود ناتوان سازید » (وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ) .

درواقع این جمله با جمله فوق از قبیل بیان مقتضی و مانع است ،

در جمله اول می گوید : مجازات مجرمان یک واقعیت است و در جمله دوم اضافه می کند : هیچ قدرتی نمی تواند جلوی آن را بگیرد ، درست مانند آیات ۷ و ۸ سوره طور ؛ « إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ » .

تأکیدهایی که در آیه به چشم می خورد ، قابل توجه است ، از یک سو « سو گند » و از سوی دیگر کلمه « إِنَّ » و « لام تأکید » و از سوی سوم جمله « وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ » ، همه این ها تأکید می کنند که به هنگام ارتکاب جرم های سنگین مجازات الهی حتمی است .

از جمله سؤالاتی که در مورد آیات فوق مطرح می شود ، این است که آیا سؤال مشرکان از واقعیت داشتن کیفر الهی جنبه استهزاء داشته یا واقعا سؤال حقیقی بوده است؟ بعضی گفته اند: سؤال حقیقی، نشانه شک است و با وضع مشرکان سازگار نیست .

ولی با توجه به این که بسیاری از مشرکان در تردید بودند و گروهی از آن ها نیز با علم به حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر لجاجت و تعصب و مانند آن به مخالفت برخاسته بودند ، روشن می شود که سؤال حقیقی از آن ها هیچ بعید نیست .

۵۴ وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

و هرکس که ستم کرده ، اگر تمامی آن چه روی زمین است، در اختیار داشته باشد (همه را از هول عذاب) برای نجات

خویش می دهد و هنگامی که عذاب را ببینند (پشیمان می شوند اما) پشیمانی خود را کتمان می کنند (مبادا رسواتر شوند) و در میان آن ها به عدالت داوری می شود و ستمی بر آن ها نخواهد رفت.

درواقع آن ها حاضرند بزرگ ترین رشوه ای را که می توان تصور کرد، برای رهایی از چنگال عذاب الهی بدهند، اما کسی از آن ها نمی پذیرد و سر سوزنی از مجازاتشان نمی کاهد.

حقیقت «ندامت» پشیمانی از انجام کاری است که آثار نامطلوب آن آشکار شده است، خواه انسان بتواند آن را جبران کند و یا نتواند و پشیمانی مجرمان در قیامت از نوع دوم است و مکتوم داشتن آن به خاطر آن است که آشکار ساختنش موجب رسوایی بیشتر می شود.

عمل به محتوای قرآن باعث درمان دردهای شماست

۵۵ اَلَا اِنَّ لِلّٰهِ مَافِی السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ اِلَّا اَنْ وَعَدَ اللّٰهُ حَقًّا وَّ لَكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ

آگاه باشید آن چه در آسمان ها و زمین است، از آن خدا است، آگاه باشید وعده خدا حق است ولی اکثر آن ها نمی دانند.

۵۶ هُوَ یُحِیِّی وَّ یُمِیْتُ وَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُ جُوعًا

او است که زنده می کند و می میراند و به سوی او باز می گردید.

۵۷ یَا اَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَکْمٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِی الصُّدُوْرِ وَ هُدًی وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ

ای مردم اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده و درمان آن چه در سینه ها است و هدایت و رحمت برای مؤمنان .

در این آیه چهار صفت برای قرآن بیان شده است که برای فهم بیشتر باید نخست روی لغات آن تکیه کنیم.

« وَعَظٌ » (و مَوْعِظَةٌ) آن چنان که در « مفردات » آمده است ، نهی آمیخته به تهدید است ولی ظاهراً معنی موعظه ، وسیع تر از این باشد ، همان گونه که از « خلیل » دانشمند معروف عرب در همان کتاب « مفردات » نقل شده ، موعظه عبارت از تذکر دادن نیکی ها است که توأم با رِقَّتْ قلب باشد، درواقع هرگونه اندرزی که در مخاطب تأثیر بگذارد ، او را از بدی ها بترساند و یا قلب او را متوجه نیکی ها گرداند ، وعظ و موعظه نامیده می شود .

البته مفهوم این سخن آن نیست که هر موعظه ای باید تأثیر داشته باشد، بلکه منظور آن است که در قلب های آماده بتواند چنین اثری بگذارد.

منظور از "شفا دادن بیماری دل ها" و یا به تعبیر قرآن ، "شفای چیزی که در سینه ها است" ، همان آلودگی های معنوی و روحانی است ، مانند بخل و کینه و حسد و جبن و شرک و نفاق و امثال این ها که همه از بیماری های روحی و معنوی است .

منظور از « هدایت » ، راهیابی به سوی مقصد ، یعنی تکامل و پیشرفت انسان در تمام جنبه های مثبت است .

و منظور از « رَحْمَةٌ » همان نعمت های مادی و معنوی الهی است

که شامل حال انسان های شایسته می شود ، همان گونه که در کتاب « مفردات » می خوانیم ، « رَحْمَه » هرگاه به خدا نسبت داده شود ، به معنی نعمت بخشیدن او است و هنگامی که به انسان ها نسبت داده شود ، به معنی رِقَّت قلب و عطوفت است.

مراحل چهارگانه تربیت و تکامل انسان

در واقع آیه فوق چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل انسان را در سایه قرآن شرح می دهد .

مرحله اول مرحله « موعظه و اندرز » است .

مرحله دوم مرحله « پاکسازی روح انسان از انواع رذایل اخلاقی » است .

مرحله سوم مرحله « هدایت » است که پس از پاکسازی انجام می گیرد .

مرحله چهارم مرحله ای است که انسان لیاقت آن را پیدا کرده است که مشمول رحمت و نعمت پروردگار شود و هریک از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد و جالب این که تمام آن ها در پرتو قرآن انجام می گیرد. قرآن است که انسان ها را انداز می دهد و قرآن است که زنگار گناه و صفات زشت را از قلب آن ها می شوید و قرآن

است که نور هدایت را به دل ها می تاباند و نیز قرآن است که نعمت های الهی را بر فرد و جامعه نازل می گرداند .

علی در گفتار جامع خود در « نهج البلاغه » با رساترین تعبیری این حقیقت را توضیح داده است ، آن جا که می فرماید : « ... فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ آذْوَانِكُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَانِكُمْ

فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْعَيْءُ وَ الضَّلَالُ : از قرآن برای بیماری های خود شفا طلبید و به آن برای حل مشکلاتتان استعانت بجوئید ، چه این که در قرآن شفای بزرگ ترین دردهاست که آن درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است . (۱)

این خود می رساند که قرآن نسخه ای است برای بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماری های اخلاقی و اجتماعی و این همان حقیقتی است که مسلمانان آن را به دست فراموشی سپرده و به جای این که از این داروی شفابخش بهره گیرند ، درمان خود را در مکتب های دیگر جستجو می کنند و این کتاب بزرگ آسمانی را فقط یک کتاب خواندنی قرار داده اند، نه اندیشیدنی و عمل کردنی .

آیا قلب ، کانون احساسات است ؟

ظاهر آیه مورد بحث مانند بعضی دیگر از آیات قرآن این است که کانون بیماری های اخلاقی ، « قلب » است ، این سخن در ابتدا ممکن است تولید این اشکال را کند که ما می دانیم تمام اوصاف اخلاقی و مسائل فکری و عاطفی به روح انسان بازگشت می کند ، قلب یک تلمبه خود کار برای نقل و انتقال خون و آبیاری و تغذیه سلول های بدن بیش نیست .

البته حق همین است که قلب تنها مأموریت اداره جسم انسان را دارد و مسائل روانی مربوط به روح آدمی است ، اما نکته دقیقی در

ص: ۹۶

این جا وجود دارد که با توجه به آن ، رمز این تعبیر قرآن روشن می شود و آن این که در جسم انسان دو کانون وجود دارد که هر کدام مظهر بخشی

از اعمال روانی انسان است ، یعنی هریک از این دو کانون با فعل و انفعالات روانی فوراً عکس العمل نشان می دهد ، یکی « مغز » است و دیگری « قلب » .

هنگامی که در محیط روح مسائل فکری را بررسی می کنیم ، عکس العمل آن فوراً در مغز آشکار می شود و به تعبیر دیگر مغز ابزاری است برای کمک به روح در مسأله تفکر و لذا به هنگام تفکر خون سریع تر در مغز گردش می کند ، سلول های مغزی فعل و انفعال بیشتری دارند و غذای بیشتری جذب می کنند و امواج زیادتری می فرستند ، ولی به هنگامی که پای مسائل عاطفی مانند عشق ، محبت ، تصمیم ، اراده ، خشم ، کینه ، حسد ، عفو و گذشت به میان می آید ، فعالیت عجیبی در قلب انسان شروع می شود ، گاهی ضربان شدید پیدا می کند ، گاهی ضربانش به قدری سست می شود گویا می خواهد از کار بایستد ، گاهی احساس می کنیم که قلب ما می خواهد منفجر شود ، این ها همه به خاطر پیوند نزدیکی است که قلب با این سلسله مسائل روانی دارد .

از همین رو قرآن مجید ایمان را به قلب نسبت می دهد (وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) (۱۴ / حجرات) و یا جهل و لجاجت و عدم تسلیم در مقابل حق را به عنوان نایبایی قلب تعبیر می کند (وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) (۴۶ / حج) .

ناگفته نماند که این گونه تعبیرات مخصوص قرآن نیست ، در

ادبیات زبان های گوناگون در زمان های گذشته و امروز نیز جلوه های مختلف این مسأله دیده می شود ، غالباً به کسی علاقه داریم ، می گوییم : در قلب ما جای داری و یا قلب ما متوجه تو است و یا قلب ما در گرو عشق تو است و همیشه سبب عشق را ترسیمی از قلب انسان قرار می دهند. همه این ها به خاطر آن است که انسان همواره این احساس را داشته است که به هنگام عشق و علاقه و یا کینه و حسد و مانند این ها ، تأثیر و تأثر خاصی در قلب خود احساس می کند، یعنی نخستین جرقه این مسائل روانی به هنگام انتقال به جسم در قلب آشکار می شود .

البته علاوه بر همه این ها یکی از معانی قلب در لغت ، عقل و روح آدمی است و معنی آن منحصر به این عضو مخصوص که در درون سینه است ، نمی باشد و این خود تفسیر دیگری برای آیات قلب می تواند باشد اما نه برای همه آن ها ، زیرا در بعضی تصریح شده ، قلب هایی که در سینه ها است .

خدا همه جا ناظر است، مراقب باشید

۶۱ وَمَا تَكُونُ فِيشَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوَامِنهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَآءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

در هیچ حال (و اندیشه ای) نیستی و هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی کنی و هیچ عملی را انجام نمی دهی مگر این که ما ناظر بر شما هستیم ، در آن هنگام که وارد آن می شوید

وهیچ چیز در زمین و آسمان از پروردگار تو مخفی نمی ماند، به اندازه سنگینی ذره ای و نه کوچک تر از آن و نه بزرگ تر از آن، مگر این که (همه آن ها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است.

« شُهُود » جمع « شاهد » در اصل به معنی حضور توأم با مشاهده چشم و یا قلب و فکر است و تعبیر به جمع، اشاره به این است که نه تنها خدا بلکه فرشتگانی که فرمانبردار او هستند و مراقب اعمال انسان ها می باشند، نیز از همه این کارها باخبرند و شاهد و ناظرند.

تعبیر به صیغه جمع در مورد خداوند با این که ذات پاک او از هر جهت یگانه و یکتا است، برای اشاره به عظمت مقام او است و این که همواره مأمورینی سر بر فرمان او دارند و در اطاعت امرش آماده و حاضرند و در واقع سخن تنها از او نیست، بلکه از او است و آن همه مأموران مطیعش.

« یَعْرُبُ » از ماده « عُرُوب » در اصل به معنی دوری و جدایی از خانه و خانواده برای یافتن مرتع برای گوسفندان و چهارپایان است و سپس به معنی غیبت و پنهانی به طور مطلق استعمال شده است.

« ذَرَّةً » به معنی جسم بسیار کوچک است و به همین جهت به مورچه های ریز نیز « ذَرَّةً » گفته می شود (برای توضیح بیشتر به جلد سوم « تفسیر نمونه »، صفحه ۳۸۹ مراجعه فرمایید).

« کِتَابٌ مُّبِیِّنٌ » اشاره به علم وسیع پروردگار است که گاهی از آن تعبیر به « لوح محفوظ » می شود (در این باره به

آیه مورد بحث به هنگام اشاره به وسعت علم پروردگار ، روی سه نکته تکیه کرده و فرموده : در هیچ کار و حالی نیستی و هیچ آیه ای تلاوت نمی کنی و هیچ عملی انجام نمی دهی ، مگر این که ما شاهد و ناظر بر شما هستیم .

این تعبیرات سه گانه در واقع اشاره به « افکار » و « گفتار » و « اعمال » انسان ها است ، یعنی خداوند همان گونه که اعمال ما را می بیند ، سخنان ما را می شنود و از افکار و نیات ما آگاه و باخبر است و چیزی از این ها از محیط علم پروردگار بیرون نیست .

بدون شک نیت و حالات روحی در مرحله نخست قرار دارد و گفتار پشت سر آن است و کردار و عمل به دنبال آن و لذا در آیه نیز به همین ترتیب ذکر شده است .

ضمناً این که می بینیم قسمت اول و دوم به صورت مفرد و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده و قسمت سوم به صورت جمع و خطاب به عموم مسلمانان است ، ممکن است به این جهت باشد که مرحله تصمیم گیری در برنامه های اسلامی ، مربوط به رهبر امت و پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد ، همان گونه که گرفتن آیات قرآن از سوی خدا و تلاوت آن بر مردم نیز از ناحیه او است ، ولی عمل کردن به این برنامه ها به عموم ملت ارتباط دارد و هیچ کس از آن مستثنی نیست .

در این آیه درس بزرگی برای همه مسلمانان بیان شده است ، درسی که می تواند آن ها را در مسیر حق به راه اندازد و از کجروی ها و

انحرافات باز دارد، درسی است که توجه به آن، جامعه ای صالح و پاک می سازد و آن این که؛

به این حقیقت توجه داشته باشیم که هرگامی برمی داریم و هر سخنی که می گوئیم و هر اندیشه ای که در سر می پرورانیم و به هر سو نگاه می کنیم و در هر حالی هستیم، نه تنها ذات پاک خدا، بلکه فرشتگان او نیز مراقب ما هستند و با تمام توجه ما را می نگرند.

کوچک ترین حرکتی در پهنه آسمان و زمین از دیدگاه علم او مخفی و پنهان نمی ماند، نه تنها مخفی نمی ماند، بلکه همه آن ها ثبت می شود در آن لوحی که محفوظ است و اشتباه و غلط و دگرگونی در آن راه ندارد، در صفحه علم بی پایان خدا، در اندیشه فرشتگان مقربین و نویسندگان اعمال آدمیان، در پرونده ما و در نامه اعمال همه ما.

بی جهت نیست که امام صادق می فرماید: « پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هر زمان این آیه را تلاوت می کرد، شدیداً گریه می نمود » (كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ بَكَى بُكَاءً شَدِيدًا). (۱)

جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله با آن همه اخلاص و بندگی و آن همه خدمت به خلق و عبادت خالق که از کار خود در برابر علم خداترسان باشد، حال ما و دیگران معلوم است.

ص: ۱۰۱

۱- «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۱۱۶، ذیل آیه مورد بحث.

۶۲ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

آگاه باشید اولیاء (و دوستان) خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند .

« اَوْلِيَاء » جمع « وَلِيٌّ » در اصل از ماده « وَلِي ، يَلِي » گرفته شده که به معنی نبودن واسطه میان دو چیز و نزدیکی و پی در پی بودن آن ها است ، به همین دلیل به هر چیزی که نسبت به دیگری قرابت و نزدیکی داشته باشد ، خواه از نظر مکان یا زمان یا نسب و یا مقام ، « وَلِيٌّ » گفته

می شود ، استعمال این کلمه به معنی سرپرست و دوست و مانند این ها نیز از همین جا است .

بنابراین اولیاء خدا کسانی هستند که میان آنان و خدا حایل و فاصله ای نیست ، حجاب ها از قلبشان کنار رفته و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک ، خدا را با چشم دل چنان می بینند که هیچ گونه شک و تردیدی به دل هایشان راه نمی یابد و به خاطر همین آشنایی با خدا که وجود بی انتها و قدرت بی پایان و کمال مطلق است و ماسوای خدا در نظرشان کوچک و کم ارزش و ناپایدار و بی مقدار است .

کسی که با اقیانوس آشنا است ، قطره در نظرش ارزشی ندارد و کسی که خورشید را می بیند، نسبت به یک شمع بی فروغ بی اعتنا است.

و از این جا روشن می شود که چرا آن ها ترس و اندوهی ندارند ، زیرا خوف و ترس معمولاً از احتمال فقدان نعمت هایی که انسان در اختیار دارد و یا خطراتی که ممکن است در آینده او را تهدید کند ،

ناشی می شود، همان گونه که غم و اندوه معمولاً نسبت به گذشته و فقدان امکاناتی است که در اختیار داشته است.

اولیاء و دوستان راستین خدا از هر گونه وابستگی و اسارت جهان ماده آزادند و «زهد» به معنی حقیقیش بر وجود آن ها حکومت می کند، نه با از دست دادن امکانات مادی، جزع و فزع می کنند و نه ترس از آینده در این گونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می دارد.

بنابراین «غم ها» و «ترس هایی» که دیگران را دائماً در حال اضطراب و نگرانی نسبت به گذشته و آینده نگه می دارد، در وجود آن ها راه ندارد.

یک ظرف کوچک آب، از دمیدن یک انسان، متلاطم می شود ولی در پهنه اقیانوس کبیر حتی طوفان ها کم اثر است و به همین دلیل آن را اقیانوس آرام می نامند (لِکِنَّ لَا تَأْسُوا عَلٰی مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) (۲۳ / حدید).

نه آن روز که داشتند، به آن دل بستند و نه امروز که از آن جدا می شوند، غمی دارند، روحشان بزرگ تر و فکرشان بالاتر از آن است

(

که این گونه حوادث در گذشته و آینده در آن ها اثر بگذارد. به این ترتیب امنیت و آرامش واقعی بر وجود آن ها حکمفرما است و به گفته قرآن؛ «أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ» (۸۲ / انعام) و یا به تعبیر دیگر؛ «الَا- بِحِذْرِ اللَّهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ: یاد خدا مایه آرامش دل ها است» (۲۸ / رعد).

خلاصه این که غم و ترس در انسان ها معمولاً ناشی از روح دنیاپرستی است، آن ها که از این روح تهی هستند،

اگر غم و ترسی نداشته باشند ، بسیار طبیعی است .

این بیان استدلالی مسأله بود و گاهی همین موضوع به بیان دیگری که شکل عرفانی دارد ، به این صورت عرضه می شود .

اولیای خدا آن چنان غرق صفات جمال و جلال او هستند و آن چنان محو مشاهده ذات پاک او می باشند که غیر او را به دست فراموشی می سپرند ، روشن است در غم و اندوه و ترس و وحشت حتما نیاز به تصور فقدان و از دست دادن چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی دارد ، کسی که غیر خدا در دل او نمی گنجد و به غیر او نمی اندیشد و جز او را در روح خود پذیرا نمی شود ، چگونه ممکن است غم و اندوه و ترس و وحشتی داشته باشد .

از آن چه گفتیم ، این حقیقت نیز آشکار شد که منظور غم های مادی و ترس های دنیوی است ، و گرنه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالا مال است ، ترس از عدم انجام وظایف و مسؤولیت ها و اندوه بر آن چه از موفقیت ها از آنان فوت شده ، که این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد و مایه تکامل وجود انسان و ترقی او است، به عکس ترس و اندوه های مادی که مایه انحطاط و تنزل است .

امیرمؤمنان علی در خطبه معروف « هَمَّام » که حالات اولیای خدا در آن به عالی ترین وجهی ترسیم شده ، می فرماید : « قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَيِّمَةٌ : دل های آن ها محزون و مردم از شر آن ها در امان هستند » و نیز می فرماید : « وَ لَوْلَا الْأَجُلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَشْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةً

عَيْنِ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ : اگر اجلی که خداوند

برای آن ها مقرر کرده نبود، حتی یک چشم به هم زدن ارواح آن ها در بدن هایشان آرام نمی گرفت ، به خاطر عشق به پاداش الهی و ترس و وحشت از مجازات و کیفر او « (۱)» .

قرآن مجید درباره مؤمنان می گوید : « الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ : کسانی که از پروردگارشان با این که او را به خشم نمی بینند ، می ترسند و از رستاخیز بیمناکند » (۴۹/انبیاء) ، بنابراین آن ها خوف و ترس دیگری دارند .

۶۳ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

همان ها که ایمان آوردند و (از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می کردند .

جالب این که ایمان را به صورت فعل ماضی مطلق آورده و تقوا را به صورت ماضی استمراری ، اشاره به این که ایمان آن ها به سرحد کمال

رسیده ولی مسأله تقوا که در عمل روزمره منعکس می شود و هرروز و هر ساعت کار تازه ای می طلبد و جنبه تدریجی دارد ، برای آن ها به صورت یک برنامه و وظیفه دائمی درآمده است .

آری این ها هستند که با داشتن این دو رکن اساسی دین و شخصیت ، چنان آرامشی در درون جان خود احساس می کنند که هیچ یک از طوفان های زندگی آن ها را تکان نمی دهد ، بلکه به مضمون

ص: ۱۰۵

«الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تَحَرُّكُهُ الْعَوَاصِفُ» ، همچون کوه در برابر تندباد حوادث ، استقامت به خرج می دهند .

منظور از "بشارت" در این آیه چیست ؟

۶۴ لَّهُمَّ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

در زندگی دنیا و در آخرت شادند (و مسرور) ، وعده های الهی تخلف ناپذیر است و این رستگاری بزرگی است .

باتوجه به مطلق بودن این کلمه و وجود « الف و لام جنس » در « الْبُشْرَى » ، مفهوم وسیعی نهفته شده که هرگونه بشارت و شادی پیروزی و موفقیت را شامل می شود و همه آن چه دربالا ذکر شد، در آن درج است و درواقع هر کدام اشاره به گوشه ای از این بشارت وسیع الهی می باشد.

و شاید این که در بعضی از روایات به خواب های خوش و رؤیاهای صالحه تفسیر شده ، اشاره به این است که هرگونه بشارت ، حتی بشارت های کوچک نیز در مفهوم « الْبُشْرَى » افتاده است ، نه این که منحصر به آن باشد .

درواقع این اثر تکوینی و طبیعی ایمان و تقواست که انسان را از انواع دلهره ها و وحشت هایی که زاییده شک و تردید و همچنین مولود گناه و انواع آلودگی ها است ، از روح و جسم انسان دور می سازد ، چگونه ممکن است کسی ایمان و تکیه گاه معنوی در درون جان خود نداشته باشد ، باز احساس آرامش کند ؟

او به یک کشتی بی لنگر در یک دریای طوفانی می ماند که امواج

کوه پیکر هر لحظه او را به سویی پرتاب می کنند و گرداب ها برای بلعیدنش دهان باز کرده اند .

چگونه کسی که دست به ظلم و ستم و ریختن خون مردم و غصب اموال و حقوق دیگران آلوده کرده ، ممکن است آرامش خاطر داشته باشد ، او برخلاف مؤمنان حتی خواب آرام ندارد و غالباً خواب های وحشتناکی می بیند که در اثناء آن خود را با دشمنان درگیر مشاهده می کند و این خود یک دلیل بر ناآرامی و تلاطم روح آن ها است .

طبیعی است یک شخص جانی به خصوص این که تحت تعقیب باشد ، در عالم خواب خود را در برابر اشباح هولناکی می بیند که برای گرفتن و تعقیب او کمر بسته اند و یا این که روح آن مقتول مظلوم از درون ضمیر ناآگاهش فریاد می زند و او را شکنجه می دهد ، لذا هنگامی که بیدار می شود ، همچون یزید ، « ما لی وَ لِلْحُسَيْنِ : مرا با حسین چه کار ؟ » و یا همچون حجاج ، « ما لی وَ لِسَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ : مرا با سعید بن جبیر چه کار ؟ » می گوید .

اولیاء خدا از دیدگاه روایات

در ذیل آیات فوق روایات جالبی از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم :

امیر مؤمنان علی آیه ۶۲ این سوره را تلاوت فرمود و سپس از یاران خویش سؤال کرد : « می دانید "أَوْلِيَاءَ اللَّهِ" چه اشخاصی هستند ؟ عرض کردند : « ای امیر مؤمنان شما خودتان بفرمایید که آنان چه کسانی هستند ؟ » امام فرمود : « هُمْ نَحْنُ وَ أَتْبَاعُنَا فَمَنْ »

تَبِعْنَا مِنْ بَعِيدِنَا طُوبَى لَنَا وَ طُوبَى لَهُمْ أَفْضَلُ مِنْ طُوبَى لَنَا ، قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا شَأْنُ طُوبَى لَهُمْ أَفْضَلُ مِنْ طُوبَى لَنَا ؟ أَلَسْنَا نَحْنُ وَ هُمْ عَلَى أَمْرٍ ؟ قَالَ : لِأَنَّهُمْ حُمِلُوا مَا لَمْ تَحْمَلُوا عَلَيْهِ وَ أَطَاقُوا مَا لَمْ تُطِيقُوا : دوستان خدا ، ما و پیروان ما که بعد از ما می آیند ، هستند . خوشا به حال ما و بیشتر از آن خوشا به حال آن ها ، بعضی پرسیدند : چرا بیشتر از ما ؟ مگر ما و آن ها هر دو پیرو یک مکتب نیستیم و کارمان یکنواخت نمی باشد ؟ فرمود : نه ، آن ها مسؤولیت هایی بر دوش دارند که شما ندارید و تن به مشکلاتی می دهند که شما نمی دهید . (۱)

کتاب « کمال الدین » از ابوبصیر از امام صادق نقل می کند که : « طُوبَى لِشِيعَةِ قَائِمِنَا الْمُنتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ فِي غَيْبَتِهِ وَ الْمُطِيعِينَ لَهُ فِي ظُهُورِهِ ، أَوْلِيَتِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا - خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا - هُمْ يَحْزَنُونَ : خوشا به حال پیروان امام قائم که در غیبتش (با خودسازی) انتظار ظهورش را می کشند و به هنگام ظهورش مطیع فرمان او هستند ، آن ها اولیای خدا هستند ، همان ها که نه ترسی دارند و نه غمی . (۲)

یکی از دوستان امام صادق نقل می کند که امام فرمود : « پیروان این مکتب در لحظات آخر عمر چیزهایی می بینند که

ص: ۱۰۸

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۹ .

۲- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۹ .

چشمشان با آن روشن می شود ، راوی می گوید : من اصرار کردم ؛ « چه

چیزی می بینند ؟ و این سخن را بیش از ده بار تکرار کردم ولی در هربار امام تنها به این جمله قناعت می کرد که ؛ « می بینند ، در آخر مجلس رو به سوی من کرد و مرا صدا زد و فرمود: « مثل این که اصرار داری بدانی چه چیز را می بینند ؟ » گفتم : « آری قطعا » ، سپس گریستم ، امام به حال من رقت کرد و فرمود : « آن دو را می بینند ، اصرار کردم کدام دو نفر ؟ » فرمود : « پیامبر صلی الله علیه و آله و علی را ، هیچ انسان باایمانی چشم از جهان نمی پوشد مگر این که این دو بزرگوار را خواهد دید که به او بشارت می دهند » ، سپس فرمود : « این را خداوند در قرآن بیان کرده » ، سؤال کردم : « در کجا و کدام سوره ؟ » فرمود : « در سوره یونس ، آن جا که می گوید ؛ " الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ ، لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ " .» .

روشن است که این روایات اشاره به قسمتی از بشارت های افراد باایمان و متقی است ، نه همه آن بشارت ها و نیز روشن است که این مشاهده ، مشاهده جسم مادی نیست ، بلکه مشاهده جسم برزخی با

دید برزخی است ، زیرا می دانیم در جهان برزخ که فاصله ای است میان این جهان و سرای آخرت ، روح انسان بر جسم برزخیش باقی می ماند .

۶۵ وَ لَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

سخن آن ها تو را غمگین نسازد، تمام عزت (و قدرت) از آن خدا است و او شنوا و دانا است .

۶۶- آلا- إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ

آگاه باشید تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند ، از آن خدای باشند و آن ها که غیر خدا را شریک او می خوانند، از منطق و دلیلی پیروی نمی کنند، آن ها فقط از پندار بی اساس پیروی می کنند و آن ها فقط دروغ می گویند .

« خَرَصَ » در لغت هم به معنی دروغ و هم به معنی حدس و تخمین آمده است و در اصل همان طور که « راغب » در « مفردات » گفته ، به معنی جمع آوری کردن میوه است و پس از جمع زدن و گردآوری کردن در حساب و تخمین زدن میوه بر درختان گفته شده و از آن جا که حدس و تخمین گاهی نادرست از آب درمی آید ، این ماده به معنی دروغ نیز آمده است .

اصولاً این خاصیت پیروی از پندار و گمان بی اساس است که سرانجام انسان را به وادی دروغ می کشاند .

جایی که اشخاص ملک او و از آن او باشند، اشیا یی که در این جهان هستند، به طریق اولی از آن او هستند ، بنابراین او مالک تمام عالم هستی است و باین حال چگونه ممکن است مملوک های او شریک او بوده باشند؟

آن ها که بت ها را شریک خدا ساخته بودند ، تکیه گاهشان او همامی بیش نبود ، او همامی که حتی تصور آن امروز برای ما مشکل است که چگونه ممکن است انسان اشکال و مجسمه های بی روحی بسازد و

بعد مخلوق خود را ارباب و صاحب اختیار خویش بداند؟ مقدراتش

را به دست آن بسپارد و حل مشکلاتش را از او بخواهد؟ آیا این چیزی جز دروغ و دروغ پردازی می تواند باشد؟ حتی می توان این را به عنوان یک قانون کلی با کمی دقت از آیه استفاده کرد که؛ هرکس از ظن و گمان های بی اساس پیروی کند، سرانجام به دروغگویی کشانده می شود، راستی و صدق بر اساس قطع و یقین استوار است و دروغ براساس تخمین ها و پندارها و شایعه ها.

شب آرامش بخش و روز روشنی آفرین

۶۷ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

او کسی است که شب را برای شما آفرید که در آن آرامش بیابید و روز را روشنی بخش قرار داد، در این نشانه هایی است برای کسانی که گوش شنوا دارند.

این نظام نور و ظلمت که بارها در آیات قرآن روی آن تکیه شده، نظامی شگفت انگیز و پربار است که از یک سو با تابش نور در مدت

معین، صحنه زندگی انسان ها را روشن ساخته و حرکت آفرین و تلاش انگیز است و از سوی دیگر با پرده های ظلمانی و آرامبخش شب، روح و جسم خسته را برای کار و حرکت مجدد آماده می سازد.

آری « در این نظام حساب شده آیات و نشانه هایی از توانایی آفریدگار است اما برای آن ها که گوش شنوا دارند و حقایق را می شنوند » (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ)

آن ها که می شنوند و درک می کنند و آن ها که پس از درک حقیقت ، آن را به کار می بندند .

آرامش و سکون که هدف از آفرینش شب قرار داده شده ، یک واقعیت مسلم علمی است که دانش امروز آن را به ثبوت رسانده ، پرده های تاریکی نه تنها یک وسیله اجباری برای تعطیل فعالیت های روزانه است ، بلکه اثر مستقیمی روی سلسله اعصاب و عضلات آدمی و سایر جانداران دارد و آن ها را در حالت استراحت و خواب و سکون فرومی برد و چه نادان هستند مردمی که شب را به هوس رانی زنده می دارند و روز مخصوصاً صبحگاهان نشاط انگیز را در خواب فرومی روند و به همین دلیل همواره اعصابی نامتعادل و ناراحت دارند .

باتوجه به این که ماده « أَبْصَار » به معنی بینایی است ، مفهوم جمله « وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا » این می شود که ؛ خدا « روز را بینا قرار داد » ، درحالی که روز بیناکننده است نه بینا ، این یک تشبیه و مجاز زیبا از قبیل توصیف سبب به اوصاف مسبب است همان گونه که در مورد شب نیز می گویند: « لَيْلٌ نَائِمٌ » یعنی ؛ « شبی که به خواب رفته » ، درحالی که شب به خواب نمی رود، بلکه شب سبب می شود که مردمان به خواب روند.

گوشه ای از مبارزات نوح

۷۱ وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكَيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَاعْلَمُوا أَنِّي لَأَمْرٌ كَرِيمٌ
شُرَكَاءُكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرٌكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ

ص: ۱۱۲

بخوان بر آن‌ها سرگذشت نوح را، آن هنگام که به قوم خود گفت: ای قوم من اگر موقعیت و یادآوری من نسبت به آیات الهی بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل) است (هرکار از دستتان ساخته است، بکنید) من برخدا توکل کرده‌ام، فکر خود و قدرت معبودهایتان را جمع کنید و هیچ چیز بر شما مستور نماند، سپس به حیات من پایان دهید (و لحظه ای) مهلتم ندهید (اما توانایی ندارید).

«غَمَّه» از ماده «غَمَّ» به معنی پوشاندن چیزی است و این که به اندوه نیز «غَمَّ» گفته می‌شود، به خاطر آن است که قلب انسان را می‌پوشاند. نوح فرستاده بزرگ پروردگار با قاطعیتی که ویژه پیامبران اولوالعزم است، در نهایت شجاعت و شهامت با نفرت کم و محدودی که داشت، در مقابل دشمنان نیرومند و سرسخت ایستادگی می‌کند و قدرت آن‌ها را به باد مسخره می‌گیرد و بی‌اعتنایی خویش را به نقشه‌ها و افکار و بت‌های آن‌ها نشان می‌دهد و به این وسیله یک ضربه محکم روانی برافکارشان وارد می‌سازد.

باتوجه به این که این آیات در مکه نازل شده، در آن زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در شرایطی مشابه نوح زندگی می‌کرد و مؤمنان در اقلیت بودند، قرآن می‌خواهد به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همین دستور را بدهد که باید به قدرت دشمن اهمیت ندهد، بلکه با قاطعیت و شهامت پیش برود، چراکه تکیه گاهش خدا است و هیچ نیرویی تاب مقاومت در برابر قدرت او را ندارد.

گرچه بعضی از مفسران این تعبیر نوح و یا شبیه آن را در تاریخ سایر انبیاء یک نوع اعجاز گرفته اند ، چراکه آن ها با نبودن امکانات ظاهری دشمن را تهدید به شکست کرده و از پیروزی نهایی خود خبر داده اند و این جز از طریق اعجاز امکان پذیر نیست ، ولی به هر حال این یک درس است برای همه رهبران اسلامی که در برابر انبوه دشمنان هرگز نهراسند ، بلکه با اتکاء و توکل بر پروردگار و با قاطعیت هرچه بیشتر آن ها را به میدان فراخوانند و قدرتشان را تحقیر کنند که این عامل مهمی برای تقویت روحی پیروان و شکست روحیه دشمنان خواهد بود .

۷۲ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

و اگر از قبول دعوت من روی بگردانید (کار نادرستی کرده اید ، چه این که) من از شما مزدی نمی خواهم ، مزد من تنها بر خدا است و من مأمورم که از مسلمین (تسلیم شدگان در برابر فرمان خدا) باشم .

این که نوح می گوید : من هیچ پاداشی از شما نمی خواهم ، درس دیگری است برای رهبران الهی که در دعوت و تبلیغ خود ، هیچ گونه انتظار پاداش مادی و معنوی از مردم نداشته باشند ، زیرا این گونه انتظارها یک نوع وابستگی ایجاد می کند که جلوی تبلیغات صریح و فعالیت های آزادانه آن ها را سد خواهد کرد و طبعاً تبلیغات و دعوتشان کم اثر خواهد شد ، به همین دلیل راه صحیح دعوت به سوی

اسلام و تبلیغ آن نیز این است که مبلغان اسلامی تنها برای امرار معاش خود متکی به بیت المال باشند نه نیازمند به مردم .

۷۳ فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ

اما آن ها او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با او در کشتی بودند، نجات دادیم، آن هارا جانشین (و وارث کافران) قرار دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند ، غرق نمودیم، پس بین عاقبت کار آن ها که انذار شدند (و به انذار الهی اهمیت ندادند) چگونه بود ؟

« فُلُكٌ » به معنی کشتی است و تفاوت آن با « سفینه » این می باشد که « سفینه » ، مفرد است و جمع آن « سَفَائِنٌ » است ولی « فُلُكٌ » بر مفرد و جمع هر دو گفته می شود .

آیه مورد بحث سرانجام کار دشمنان نوح و صدق پیشگویییش را بیان می کند .

رسولان بعد از نوح

۷۴ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا لِيََقُومَهُمْ فَجَاءُواهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ

سپس بعد از نوح رسولانی به سوی قومشان فرستادیم، آن ها با دلایل روشن به سراغ آن ها رفتند ، اما آنان به

چیزی که پیش از آن تکذیب کرده بودند ، ایمان نیاوردند، این چنین بر دل های تجاوزکاران مُهر می نهیم (تا چیزی را درک نکنند) .

جمله «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» اشاره به این می کند که گروهی در میان امت ها بوده اند که در برابر دعوت هیچ پیامبر و مصلحی سر تسلیم فرود نمی آوردند و همچنان بر سر حرف خود ایستاده بودند و تکرار دعوت انبیاء در آن ها کمترین اثری نمی گذاشت ، بنابراین جمله مزبور اشاره به گروهی می کند که در دو زمان در برابر دعوت پیامبران مختلف قرار گرفتند (زیرا ظاهر جمله این است که مرجع همه ضمایر یکی است)

این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که اشاره به دو گروه مختلف می کند ، گروهی در زمان نوح بودند و دعوت او را تکذیب کردند و گروهی که بعد از آن ها به وجود آمدند ، با انکار و تکذیب پیامبران راه آنان را پیمودند ، بنابراین معنی جمله چنین می شود ؛ « تجاوزکاران اقوام دیگر از ایمان آوردن به چیزی که اقوام پیشین خودداری کرده بودند ، سر باز زدند ، البته با توجه به این که مخالفان دعوت نوح در طی طوفان از میان رفتند ، این احتمال در تفسیر آیه قوت پیدا می کند ، ولی به هر حال لازمه آن این است که در میان مرجع ضمیرهای جمله (واو جمع در کَانُوا و لِيُؤْمِنُوا و كَذَّبُوا) تفکیک قائل شویم .

روشن است که جمله « كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ »

دلیل بر جبر نیست و تفسیر آن در خودش نهفته است ، زیرا می گوید : ما

بر دل های « تجاوزکاران » مَهر می نهیم تا چیزی را درک نکنند ، بنابراین قبلاً تجاوزهای پی در پی به حریم احکام الهی و حق و حقیقت از آن ها صادر می شود و تدریجاً بر دل های آن ها اثر می گذارد و قدرت تشخیص حق را از آنان می گیرد و کارشان به جایی می رسد که سرکشی و عصیان و گناه برای آن ها خوی و طبیعت ثانوی می شود ، چنان که در مقابل هیچ حقیقتی تسلیم نمی شوند .

مشروح این مطلب در جلد اول « تفسیر نمونه » ذیل آیه ۷ سوره بقره ، صفحه ۵۰ ذکر شده است .

اما فرعون و فرعونیان از پذیرش دعوت موسی و هارون سر باز زدند و از این که در برابر حق سر تسلیم فرود آورند ، تکبر ورزیدند « فَاسِيَتْكَبْرُوَا » . آن ها به خاطر کبر و خودبرتربینی و نداشتن روح تواضع ، واقعیت های روشن در دعوت موسی را نادیده گرفتند و به همین دلیل مجرم و گنهگار همچنان به جرم و گناهایشان ادامه دادند (وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ) .

۷۶ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ

و هنگامی که حق از نزد ما به سراغ آن ها آمد ، گفتند : این سحر آشکاری است .

جاذبه و کشش فوق العاده دعوت موسی از یک طرف و معجزات چشمگیرش از طرف دیگر و نفوذ روزافزون و خیره کننده اش از طرف سوم ، سبب شد که فرعونیان به فکر چاره بیفتند و وصله ای بهتر از این

پیدا نکردند که او را ساحر و عملش را سحر بخوانند و این تهمت چیزی است که در سرتاسر تاریخ انبیاء مخصوصاً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دیده می شود .

آیا پیامبر تردید داشت ؟

۷۷ قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ

(اما) موسی گفت : آیا حق را که به سوی شما آمده ، سحر می شمیرید ؟ این سحر است ؟ در حالی که ساحران رستگار (و پیروز) نمی شوند ؟

۹۴ فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

اگر در آن چه بر تو نازل کرده ایم ، تردید داری ، از آن ها که پیش از تو کتب آسمانی را می خوانند ، سؤال کن ، (بدان) به طور قطع «حق» از طرف پروردگارت به تو رسیده، بنابراین هرگز از تردید کنندگان مباش (البته او در چیزی که باشهود دریافت کرده بود، هرگز تردید نداشت، این درسی بود برای مردم).

ممکن است در ابتدا چنین به نظر برسد که آیه حکایت از این دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله در حقانیت آیاتی که بر او نازل می شد ، تردید داشت و خداوند از طریق فوق ، تردید او را زایل کرد .

ولی با توجه به این که پیامبر صلی الله علیه و آله مسأله وحی را با شهود و

مشاهده دریافته بود ، چنان که آیات قرآن حاکی از همین معنی است ، شک و تردید در این مورد معنی نداشت ، به علاوه این تعبیر رایج است که برای تنبیه دوردستان ، افراد نزدیک را مخاطب می کنند و سخنی را القاء می نمایند ، این همان است که عرب با ضرب المثل معروف «إِيَّاكَ أَغْنَىٰ وَ اِسْمَعَىٰ يَا جَارَهُ» : به تو می گویم ولی همسایه تو بشنو ، از آن یاد می کند که نظیر آن را نیز در فارسی داریم و این گونه سخن در بسیاری از موارد تأثیرش از خطاب صریح بیشتر است .

به علاوه ذکر جمله شرطیه ، همیشه دلیل بر احتمال وجود شرط نیست ، بلکه گاهی برای تأکید روی یک مطلب و یا برای بیان یک قانون کلی است ، مثلاً در آیه ۲۳ سوره اسر ... آ...R: « وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ : پروردگار تو فرمان داده که جز او را پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید ، هرگاه یکی از این دو نزد تو (توجه داشته باشید که در این جمله مخاطب ، ظاهراً پیامبر است) به پیری برسند ، هیچ گاه کمترین سخن ناراحت کننده ای به آن ها مگو . »

با این که می دانیم پیامبر صلی الله علیه و آله پدرش را قبل از تولد و مادرش را در دوران طفولیتش از دست داد ، با این حال حکم احترام به پدر و مادر به عنوان یک قانون کلی بیان شده است ، هرچند مخاطب آن ، ظاهراً پیامبر صلی الله علیه و آله است .

و نیز در سوره طلاق می خوانیم : « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ ... : ای پیامبر هنگامی که زنان را طلاق دادید ، ... » .

این تعبیر دلیل بر این نیست که پیامبر زنی را در عمرش طلاق داده باشد، بلکه بیان یک قانون کلی است و جالب این که مخاطب در آغاز این جمله، پیامبر صلی الله علیه و آله است و در آخر جمله، همه مردم. و از جمله قرائنی که تأیید می کند منظور اصلی در آیه، مشرکان و کافران هستند، آیات پشت سر این آیه است که از کفر و بی ایمانی آن ها سخن می گوید.

نظیر همین موضوع در آیات مربوط به مسیح دیده می شود که وقتی خداوند در روز رستاخیز از او می پرسد: «آیا تو مردم را به عبادت خویش و مادرت دعوت کردی؟» او صریحاً این مسأله را انکار می کند و اضافه می کند: «إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ»: اگر من چنین سخنی را گفته بودم، تو می دانستی» (۱۱۶ / مائده).

۹۵ وَ لَا تَكْفُرُوا بِالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ

و از آن ها مباش که آیات خدا را تکذیب کردند که از زیانکاران خواهی بود.

درواقع در آیه قبل می گوید: اگر تردید داری، از آن ها که آگاهی دارند، پرس و در این آیه می گوید: اکنون که عوامل تردید برطرف شد، باید در برابر این آیات تسلیم باشی و گرنه مخالفت باحق، نتیجه ای جز خسران و زیان دربر نخواهد داشت.

این آیه، قرینه روشنی است بر این که منظور اصلی در آیه گذشته، توده مردم می باشد، هر چند که روی سخن به شخص پیامبر است، زیرا بدیهی است که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز تکذیب آیات الهی را نمی کرد، بلکه

اومدافع سرسخت آیین خودبود .

جزء یازدهم (۱۷۷)

۹۶ إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ

(و بدان) آن ها که فرمان خدا بر آنان تحقق یافته ، ایمان نمی آورند .

در این آیه خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام می کند که ؛ در میان مخالفان تو ، گروهی متعصب و لجوج هستند که انتظار ایمان آن ها بیهوده است ، آن ها از نظر فکری چنان مسخ شده اند و آن قدر در راه باطل گام برداشته اند که وجدان بیدار انسانی را به کلی از دست داده و به موجودی نفوذناپذیر تبدیل شده اند .

۹۷ وَ لَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

هرچند تمام آیات (الهی و نشانه های او) به آنان برسد ، تا زمانی که عذاب الیم را ببینند (چراکه قلوبشان را تاریکی گناه فراگرفته و راهی به روشنایی بر آن ها نیست) .

درحقیقت در آیه ۹۴ ، قرآن از عموم مردم دعوت به مطالعه و تحقیق و سؤال از اهل اطلاع کرد و به دنبال آن از آن ها خواست که با روشن شدن حق ، به حمایت و دفاع از آن به پاخیزند .

(۱۷۸) سوره یونس

ولی در این آیه می گوید : نباید انتظار ایمان آوردن همه آن ها را داشته باشی ، زیرا گروهی آن قدر فاسد شده اند که دیگر قابل اصلاح نیستند ، بنابراین نه از عدم ایمان آن ها دلسرد باش و نه نیروی خود را روی هدایت آنان هدر ده ، بلکه به گروهی پرداز که اکثریت را تشکیل می دهند و قابل هدایت هستند .

ص: ۱۲۱

تعبیراتی مانند آیه فوق، به هیچ گونه دلیل بر جبر نیست، بلکه این ها از قبیل ذکر آثار عمل انسان است، منتها چون اثر هر چیز به فرمان خدا است، گاهی این امور به خدا نسبت داده می شود.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که در چند آیه قبل درباره فرعون خواندیم که او بعد از نزول عذاب و گرفتار شدن در چنگال طوفان، اظهار ایمان کرد، ولی این گونه ایمان چون جنبه اضطراری داشت، برای او سودی نداشت، اما در آیه مورد بحث می گوید: « این تنها راه و روش فرعون نبود، بلکه همه افراد لجوج و خودخواه و مستکبر و سیاه دل که به اوج

جزء یازدهم (۱۷۹)

طغیان رسیده اند نیز همین حالت را دارند، آن ها نیز ایمان نمی آورند مگر این که عذاب الیم را ببینند، همان ایمانی که برای آن ها بی اثر است».

تنها یک گروه به موقع ایمان آوردند

۹۸ فَلَوْلَا كَانَتْ قَرِيْبُهُ اَمْنَتْ فَنَفَعَهَا اِيْمَانُهَا اِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا اٰمَنُوْا كَسَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْاَحْيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ اِلَى حِيْنٍ

چرا هیچ یک از شهرها و آبادی های ایمان نیاوردند که (ایمانشان به موقع باشد و) مفید به حالشان افتد، مگر قوم یونس، به هنگامی که ایمان آوردند، عذاب رسواکننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و تا مدت معینی (پایان زندگی و اجلشان) آن ها را بهره مند ساختیم.

جای شک نیست که در اقوام دیگر نیز گروه های زیادی ایمان آوردند، آن چه قوم یونس را از دیگر اقوام ممتاز می کند، این است که

ص: ۱۲۲

آن ها همه به صورت دسته جمعی ایمان آوردند ، آن هم پیش از

فرارسیدن مجازات قطعی پروردگار ، درحالی که در میان اقوام دیگر ، گروه زیادی سرسختانه بر مخالفت خود باقی ماندند تا هنگامی که فرمان مجازات قطعی پروردگار صادر شد ، آن ها پس از مشاهده این عذاب الهی غالباً اظهار ایمان کردند ولی ایمانشان به دلیلی که سابقاً گفتیم ، فایده ای نداشت .

ماجرای ایمان آوردن قوم یونس

ماجرای آن ها از این قرار بود که در تواریخ آمده است ؛ هنگامی که یونس از ایمان آوردن قوم خود که در سرزمین « نینوا » (در عراق) زندگی می کردند ، مأیوس شد ، به پیشنهاد عابدی که در میان آن ها می زیست ، نفرین کرد درحالی که عالم و دانشمندی نیز در میان آن گروه بود که به یونس پیشنهاد می کرد بازهم درباره آنان دعا کند و باز هم به ارشاد بیشتر پردازد و مأیوس نگردد. ولی یونس پس از این ماجرا از میان قوم خود بیرون رفت ، قوم او که صدق گفتارش را بارها آزموده بودند ، گِرد مرد دانشمند اجتماع کردند ، هنوز فرمان قطعی عذاب

فرانرسیده بود ، ولی نشانه های آن کم و بیش به چشم می خورد ، آن ها موقع را غنیمت شمرده و به رهبری عالم از شهر بیرون ریختند ، درحالی که دست به دعا و تضرّع برداشته و اظهار ایمان و توبه کردند و برای این که انقلاب و توجه بیشتری در روح و جان آن ها پیدا شود ، مادران را از فرزندان جدا ساختند و لباس های درشت و خشن و کم اهمیت در تن کردند و به جستجوی پیامبر خویش برخاستند، اما

اثری از او ندیدند .

ولی این توبه و ایمان و بازگشت به سوی پروردگار که به موقع انجام یافته بود و با آگاهی و اخلاص توأم بود ، کار خود را کرد ، نشانه های عذاب برطرف شد و آرامش به سوی آن ها بازگشت و هنگامی که یونس پس از ماجرای طولانی به میان قوم خود بازگشت ، او را از جان و دل پذیرا گشتند. شرح ماجرای زندگی خود یونس را ذیل آیات ۱۳۴ تا ۱۴۸ سوره صافات ، مطالعه فرمایید .

یادآوری این نکته نیز لازم است که قوم یونس هرگز در برابر مجازات قطعی قرار نگرفته بودند ، و گرنه توبه آنان نیز پذیرفته نمی شد ، بلکه اخطارها و هشدارهایی که معمولاً قبل از مجازات نهایی می آید ، برای آن ها به قدر کافی بیدارکننده بود ، درحالی که مثلاً فرعونیان بارها این اخطارها را دیده بودند (همانند ماجرای طوفان و ملخ خوراکی و دگرگونی شدید آب نیل و امثال آن) ولی هیچ گاه این اخطارها را جدی نگرفتند و تنها از موسی خواستند که ناراحتی را خداوند از آنان برطرف سازند تا ایمان بیاورند ، اما هرگز ایمان نیاوردند .

ضمناً داستان فوق نشان می دهد که نقش یک رهبر آگاه و دلسوز در میان یک قوم و ملت ، تا چه اندازه مؤثر و حیاتبخش است ، در صورتی که عابدی که آگاهی کافی ندارد ، بیشتر روی خشونت تکیه می کند و منطق اسلام در مقایسه میان عبادت ناآگاهانه و علم توأم با احساس مسئولیت نیز از این روایت مفهوم می شود .

ص: ۱۲۴

۹۹ وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

و اگر پروردگارت می خواست تمام آن ها را که در روی زمین هستند، همگی (از روی اجبار) ایمان می آوردند، آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (ایمان اجباری چه سودی دارد؟)

این آیه بار دیگر تهمت ناروایی را که دشمنان اسلام کرارا گفته و می گویند: باصراحت نفی می کند، آن جا که می گویند: اسلام آیین شمشیر است و از طریق زور و اجبار بر مردم جهان تحمیل شده است، آیه مورد بحث مانند بسیاری از آیات دیگر قرآن، می گوید: ایمان اجباری بی ارزش است و اصولاً دین و ایمان چیزی است که از درون جان برخیزد، نه از برون و به وسیله شمشیر و مخصوصاً پیامبر صلی الله علیه و آله را از اکراه و اجبار کردن مردم برای ایمان و اسلام برحذر می دارد.

۱۰۰ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

(اما) هیچ کس نمی تواند ایمان بیاورد جز به فرمان خدا (و توفیق و یاری و هدایت او) و پلیدی (و ناپاکی کفر و گناه) را بر آن ها قرار می دهد که تعقل نمی کنند.

ممکن است در بدو نظر چنین تصور شود که آیه اول و دوم باهم منافاتی دارند، زیرا آیه نخست می گوید: خداوند کسی را

اجبار به ایمان نمی کند ، درحالی که آیه دوم می گوید : تا فرمان و اراده پروردگار نباشد، کسی ایمان نمی آورد .

ولی باتوجه به یک نکته این منافات ظاهری و ابتدایی برطرف می شود و آن این که ما عقیده داریم که نه « جبر » صحیح است و نه « تفویض » و واگذاری مطلق ، یعنی نه چنان است که مردم در اعمال خود مجبور و بی اختیار باشند و نه چنان است که به تمام معنی به حال خود واگذار شده باشند ، بلکه در عین آزادی اراده ، باز نیاز به امداد الهی دارند ، زیرا این آزادی اراده را خدا به آن ها می دهد ، عقل و خرد و وجدان پاک از مواهب او است ، ارشاد پیامبران و هدایت کتب آسمانی نیز از ناحیه او می باشد ، بنابراین در عین آزادی اراده باز هم سرچشمه این موهبت و آن چه محصول آن است ، از ناحیه خدا است .

آخرین جمله آیه اخیر یعنی « وَ يَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ » هرگز نباید به معنی جبر تفسیر شود ، چراکه جمله « لَا يَعْقِلُونَ » دلیل بر اختیار آن ها است ، یعنی نخست افرادی از تعقل و تفکر و اندیشه سر باز می زنند ، سرانجام به این مجازات گرفتار می شوند که « رَجْس » و پلیدی ، شک و تردید ، تاریک دلی و بینش نادرست بر آن ها چیره می شود تا آن جا که توانایی ایمان از آن ها سلب می گردد ، ولی باید توجه داشت که مقدمات آن را خودشان فراهم کرده اند، در واقع در چنین مواردی اذن و فرمان الهی برای ایمان وجود ندارد.

به تعبیر دیگر این جمله اشاره به آن است که اذن و فرمان خدا ، بی حساب نیست ، آن ها که لایق و شایسته اند ، مشمول آن

می شوند و آن ها که نالایقند ، محروم خواهند شد .

تربیت و اندرز

۱۰۱ قُلْ انظُرُوا ماذا في السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا تُعْنِي الْآيَاتُ وَ النَّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ

بگو نگاه کند آن چه را (از آیات خدا و نشانه های توحیدش) در آسمان ها و زمین است، اما این آیات و اندازها به حال کسانی که ایمان نمی آورند (و لجوجند) مفید نخواهد بود.

« نذر » جمع « نذیر » به معنی اندازکننده و کنایه از پیامبران و رهبران الهی است و یا جمع « انذار » یعنی اخطار و تهدید غافلان و مجرمان است که برنامه این رهبران الهی می باشد .

این همه ستارگان درخشان و کرات مختلف آسمانی که هر کدام در مدار خود در گردشند ، این منظومه های بزرگ و این کهکشانی های غول پیکر و این نظام دقیقی که بر سراسر آن ها حکمفرما است ، همچنین این کره زمین با تمام عجایب و اسرارش و این همه موجودات زنده متنوع و گوناگونش ، درست در ساختمان همه این ها بنگرید و با مطالعه آن ها به مبدأ جهان هستی آشنا تر و نزدیک تر شوید .

این جمله به روشنی مسأله جبر و سلب آزادی اراده را نفی می کند و می گوید : ایمان ، نتیجه مطالعه جهان آفرینش است یعنی این کار به دست خود شما است .

سپس اضافه می کند : ولی با این همه آیات و نشانه های حق ، باز جای تعجب نیست که گروهی ایمان نیاورند ، چرا که آیات و نشانه ها و

اخطارها و انذارها تنها به درد کسانی می خورد که آمادگی برای پذیرش حق دارند ، اما « آن ها که تصمیم گرفته اند هرگز ایمان نیاورند ، این امور هیچ گونه اثری برایشان ندارد » (وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ) .

این جمله اشاره به حقیقتی است که بارها در قرآن خوانده ایم که دلایل و سخنان حق و نشانه ها و اندرزها به تنهایی کافی نیست ، بلکه زمینه های مستعد و آماده نیز شرط گرفتن نتیجه است .

قاطعیت در برابر مشرکان

۱۰۴ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَكِن أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّىكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

بگو: ای مردم اگر در عقیده من شک دارید ، من کسانی را که جز خدا می پرستید ، نمی پرستم ، تنها خداوندی را پرستش می کنم که شمارا می میراند و من مأمورم که از مؤمنان باشم .

این آیه تا آیه ۱۰۹ که همگی در رابطه با مسأله توحید و مبارزه با شرک و دعوت به سوی حق سخن می گوید ، آخرین آیات این سوره است و درواقع فهرست یا خلاصه ای است از بحث های توحیدی این سوره و تأکیدی است بر مبارزه با بت پرستی که در این سوره کرارا بیان شده است .

لحن آیات نشان می دهد که مشرکان گاهی گرفتار این توهم بودند که ممکن است پیامبر در اعتقاد خود پیرامون بت ها ، نرمش و انعطافی به

خرج دهد و نوعی پذیرش برای آن ها قائل گردد و آنان را در کنار عقیده به خدا به گونه ای قبول کند .

قرآن با قاطعیت هرچه تمام تر به این توهم بی اساس پایان می دهد و فکر آن ها را برای همیشه راحت می کند که هیچ گونه سازش و نرمشی در برابر بت معنی ندارد و جز «الله معبودی نیست، تنها «الله، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر .

نخست به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که تمام مردم را مخاطب ساخته ، « بگو : ای مردم اگر شما در اعتقاد من شک و تردید دارید، آگاه باشید من کسانی را که غیر از خدا پرستش می کنید ، هرگز نمی پرستم » (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) .

تنها به نفی معبودهای آنان قناعت نمی کند بلکه برای تأکید بیشتر ، تمام پرستش را برای خدا اثبات کرده ، می گوید : « ولی خدایی را می پرستم که شما را می میراند » (وَ لَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّىكُمْ) .

و باز برای تأکید افزون تر می گوید : این تنها خواسته من نیست

بلکه « این فرمانی است که به من داده شده است که از ایمان آورندگان به " الله باشم » (وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) .

این که در میان صفات خدا تنها در این جا روی مسأله قبض روح و میراندن تکیه شده ، یا به خاطر آن است که انسان در هرچه شک کند ، در مرگ نمی تواند تردید داشته باشد و یا به خاطر آن است که آن ها را به مسأله مجازات و عذاب های هلاک کننده ای که در

آیات قبل به آن اشاره شده بود ، متوجه سازد و تلویحا به خشم و غضب خداوندی تهدید نماید .

۱۰۵ وَ أَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و (به من دستور داده شده که) روی خود را به آیینی متوجه ساز که خالی از هرگونه شرک است و از مشرکان مباش .

در این جا نیز تنها به جنبه اثبات ، قناعت نکرده بلکه برای تأکید ، طرف مقابل آن را نفی می کند و می گوید : « و هرگز و به طور قطع از مشرکان نباش » (وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) .

«حنیف» به معنی کسی است که از «انحراف» به «راستی و استقامت» می گراید و یا به تعبیر دیگر از آیین ها و روش های منحرف چشم می پوشد و متوجه آیین مستقیم خداوند می شود، همان آیینی که موافق فطرت است و به خاطر همین موافقتش با فطرت ، صاف و مستقیم است.

بنابراین یک نوع اشاره به فطری بودن توحید در درون آن نهفته است ، چراکه انحراف چیزی است که برخلاف فطرت باشد .

۱۰۶ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ

و جز خدا چیزی را که نه سودی به تو می رساند و نه زیانی، مخوان که اگر چنین کنی، ازستمکاران خواهی بود.

کدام عقل و خرد اجازه می دهد که انسان به پرستش اشیاء و موجوداتی بپردازد که هیچ گونه سود و زیانی ندارد و درسرنوشت انسان ، کمترین تأثیری نمی توانند داشته باشد .

۱۰۷ وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ

بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

و اگر خداوند (برای امتحان یا کیفرگناه) زبانی به تو رساند، هیچ کس جز او آن را برطرف نمی سازد و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد، آن را به هر کس از بندگانش بخواهد، می رساند و او غفور و رحیم است.

در این جا نیز تنها به جنبه نفی قناعت نمی کند و علاوه بر جنبه نفی، روی جنبه اثبات نیز تکیه کرده است.

آخرین سخن سوره یونس

۱۰۸ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ

بگو: ای مردم حق از طرف پروردگارتان به سراغ شما آمده، هر کس (در پرتو آن) هدایت یابد، برای خود هدایت

شده و هر کس گمراه گردد، به زیان خود گمراه شده و من مأمور (به اجبار) شما نیستم.

۱۰۹ وَاتَّبِعْ مَا يُّوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

و از آن چه بر تو وحی می شود، پیروی کن و شکیبا باش (و استقامت نما) تا خداوند فرمان (پیروزی را) صادر کند

و او بهترین حاکمان است .

این دو آیه که یکی اندرزی است به عموم مردم و دیگری به خصوص پیامبر صلی الله علیه و آله ، دستورهایی را که خداوند در این دو زمینه در سراسر این سوره بیان داشته است ، تکمیل می کند و با آن سوره یونس پایان می یابد.

نخست به عنوان یک دستور عمومی می فرماید: «به همه مردم بگو: از طرف پروردگارتان حق به سوی شما آمده است» این تعلیمات ، این کتاب آسمانی ، این برنامه و این پیامبر ، همه حق است و نشانه های حق بودنش آشکار (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ) .

و با توجه به این واقعیت « هرکس در پرتو این حق هدایت شود ، به سود خود هدایت یافته و هرکس با عدم تسلیم در برابر آن ، راه گمراهی را برگزیند ، به زیان خود گام برداشته » (فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا) .

« و من مأمور و وکیل و نگاهبان شما نیستم » (وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ) ، یعنی نه وظیفه دارم که شما را به پذیرش حق مجبور کنم ، چراکه اجبار در پذیرش ایمان معنی ندارد و نه اگر نپذیرفتید ، می توانم شما را از مجازات الهی حفظ کنم ، بلکه وظیفه من دعوت است و تبلیغ و ارشاد و راهنمایی و رهبری و اما بقیه بر عهده خود شما است که به اختیار خود راهتان را برگزینید

آیه ۱۰۸ علاوه بر این که بار دیگر مسأله اختیار و آزادی اراده را تأکید می کند ، دلیل بر این است که پذیرش حق در درجه اول به سود خود انسان است ، همان گونه که مخالفت با آن ، به زیان خود او است ،

درواقع تعلیمات رهبران الهی و کتب آسمانی کلاس هایی است برای

تربیت و تکامل انسان ها ، نه موافقت با آن چیزی که بر عظمت خدا می افزاید و نه مخالفت با آن چیزی از جلال او می کاهد .

سپس وظیفه پیامبر را در دو جمله تعیین می کند؛ نخست این که « باید تنها از آن چه به تو وحی می شود، پیروی کنی » (وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ).

مسیر راهت را خدا از طریق وحی تعیین کرده است و کمترین انحراف از آن ، برای تو مجاز نیست .

دیگر این که در این راه مشکلات طاقت فرسا و ناراحتی های فراوان در برابر تو است ، باید از انبوه مشکلات ترس و هراسی به خود راه ندهی ، « باید صبر و استقامت و پایداری پیشه کنی تا خداوند حکم و فرمان خود را برای پیروزی تو بر دشمنان صادر کند » (وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ) .

« چرا که او بهترین حاکمان است ، فرمانش حق و حکمش عدالت و وعده اش تخلف ناپذیر » (وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) .

پایان سوره یونس

ص: ۱۳۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ الْآر كِتَبٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ

الرا این کتابی است که آیاتش استحکام یافته سپس تشریح شده، از نزد خداوند حکیم و آگاه (نازل گردیده است).

این سوره همانند آغاز سوره گذشته و بسیاری از سوره های دیگر قرآن با بیان اهمیت این کتاب بزرگ آسمانی شروع می شود، تا مردم به محتویات آن بیشتر توجه کنند و با دیده دقیق تری به آن بنگرند.

ذکر حروف مقطعه «الر» خود دلیلی است بر اهمیت این کتاب بزرگ آسمانی که با تمام اعجاز و عظمتش از حروف مقطعه ساده ای که در اختیار همگان است همچون «الف، لام، راء» تشکیل شده است «الآر».

در واقع هریک از صفات قرآن که در این آیه آمده، از یکی از صفات خداوند سرچشمه می گیرد، استحکام قرآن از حکمتش و شرح و تفصیل آن از خبیر بودنش.

در این که فرق میان «أُحْكِمَتْ» و «فُصِّلَتْ» چیست؟ مفسران بحث های فراوان کرده اند و احتمالات زیادی داده اند، اما آن چه نزدیک تر از همه، به مفهوم آیه فوق به نظر می رسد، این است، که در جمله این واقعیت بیان شده است که قرآن مجموعه واحد به هم پیوسته ای است، که همچون یک بنای محکم و استوار برجا است و نشان می دهد که از سوی خداوند واحد یکتا نازل شده و به همین

دلیل هیچ گونه تضاد و اختلاف در میان آیاتش دیده نمی شود .

اما در جمله دوم اشاره به این حقیقت است که این کتاب در عین وحدت ، آن چنان شاخه ها و شعب فراوان دارد که تمام نیازهای روحی و جسمی انسان ها را در زیر پوشش خود قرار می دهد ، بنابراین در عین وحدت، کثیراست و در عین کثرت، واحد .

چهار اصل مهم در دعوت انبیاء

۲ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ

(دعوت من این است) که جز الله را نپرستید، من از سوی او برای شما بیم دهنده و بشارت دهنده ام .

۳ وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسِينًا إِلَىٰ آخِرِ مَسِيَمِي وَيُؤْتِكُمْ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ

و این که از پروردگار خویش آمرزش بطلبید، سپس به سوی او باز گردید تا به طرز نیکویی شما را تا مدت معین (از مواهب زندگی این جهان) بهره مند سازد و به هر صاحب فضیلتی به مقدار فضیلتش ببخشد و اگر (از این فرمان) روی گردان شوید من بر شما از عذاب روز بزرگی بیمناکم.

این نخستین تفصیل از دستورات این کتاب بزرگ است .

و دومین برنامه دعوت من این است که « من برای شما از سوی او نذیر و بشیرم » در برابر فرمانی ها و ظلم و ستم و شرک و کفر ، شما را بیم می دهم و از عکس العمل کارهایتان و مجازات الهی بر حذر می دارم و در برابر اطاعت

و پاکی و تقوا شما را بشارت به سرنوشتی سعادت بخش می دهد .

سومین دعوت این است که از گناهان خویش استغفار کنید و از آلودگی ها خود را شستشو دهید .

و چهارمین دعوت این است که « به سوی او بازگردید » و پس از شستشوی از گناه و پاک شدن در سایه استغفار، خود را به صفات الهی بیارید که بازگشت به سوی او چیزی جز اقتباس از صفات او نیست.

درواقع چهار مرحله از مراحل مهم دعوت به سوی حق در ضمن چهار جمله بیان شده است که دو قسمت آن « جنبه عقیدتی » و زیربنایی دارد و دو قسمت « جنبه عملی » و روبنایی ، قبول اصل توحید و مبارزه با شرک و قبول رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله دو اصل اعتقادی است .

و شستشوی از گناه و تخلق به صفات الهی که سازندگی را به تمام معنی از نظر عمل در بردارد ، دو دستور عملی قرآن است و اگر درست بیندیشیم تمام محتوای قرآن در این چهاربخش خلاصه می شود ، این فهرستی است برای همه قرآن و برای تمام محتوای این سوره .

سپس نتیجه های عملی « موافقت » یا « مخالفت » با این چهار دستور را چنین بیان می کند : « هرگاه به این برنامه ها جامه عمل بپوشانید خداوند تا پایان عمر شما را از زندگانی سعادت بخش این دنیا بهره مند و متمتع می سازد: **يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى** .»

و از آن بالاتر این که به هر کس به اندازه کارش ، بهره می دهد و تفاوت مردم را در چگونگی عمل به این چهار اصل به هیچ وجه نادیده نمی گیرد ، بلکه « به هر صاحب فضیلتی به اندازه

فضیلتش عطا می کند: وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ. »

« و اما اگر راه مخالفت را پیش گیرید و در برابر این دستورهای چهارگانه عقیدتی و عملی سرپیچی کنید ، من از عذاب روز بزرگی بر شما بیمناکم » همان روز که در دادگاه بزرگ عدل الهی حضور می یابید (وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّیْ اَخَافُ عَلَیْكُمْ عَذَابَ یَوْمٍ کَبِیْرٍ).

پیوند دین و دنیا

هنوز کم نیستند که گمان می کنند دین داری فقط برای آباد ساختن

سرای آخرت و راحتی پس از مرگ است و اعمال نیک توشه ای است برای سرای دیگر و به نقش مذهب پاک و اصیل در زندگی این جهان به کلی بی اعتناء هستند و یا اهمیت کمی برای آن قائلند .

در حالی که مذهب پیش از آن که سرای آخرت را آباد کند ، آباد کننده سرای دنیا است و اصولاً تا مذهب در این زندگی اثر نگذارد تأثیری برای آن زندگی نخواهد داشت .

قرآن با صراحت این موضوع را در آیات بسیاری عنوان کرده است و حتی گاه دست روی جزئیات مسایل گذاشته چنان که در سوره نوح از زبان این پیامبر بزرگ خطاب به قومش می خوانیم : « فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهٗ كَانَ غَفَّارًا یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْكُمْ مَدْرَارًا وَ یُمِدُّكُمْ بِاَمْوَالٍ وَ بَنِیْنَ وَ یَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ یَجْعَلُ لَكُمْ اَنْهَارًا ... : من به آن ها گفتم از گناهان خود استغفار کنید و با آب توبه آن هارا بشویید که خدا آمرزنده است، تا برکات آسمان را پی در پی بر شما و نهرهای آب جاری در اختیاران قرار دهد » (۱۱۹ / نوح) .

به همین دلیل در آیات فوق پس از ذکر این چهار اصل می خوانیم :

«يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى : اگر این اصول را به کار بندید تا پایان عمر به طرز شایسته و نیکویی بهره مند خواهید شد.» .

۴ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

(بدانید) بازگشت شما به سوی «الله است و او بر هر چیز قادر است.

جمله اول آیه اشاره به اصل پنجمی از اصول تفصیلی قرآن یعنی مسأله معاد و رستاخیز است .

اما هیچ گاه فکر نکنید که قدرت شما در برابر قدرت خدا اهمیتی دارد ، یا می توانید از فرمان او و دادگاه عدالتش فرار کنید و نیز تصور نکنید که او نمی تواند استخوان های پوسیده شما را بعد از مرگ جمع آوری کند و لباس حیات و زندگی نوینی بر آن بپوشاند « چرا که او بر همه چیز قادر و تواناست : وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » .

۵ أَلَا أَنَّهُمْ يَنْتَوْنَ صُدُورَهُمْ لَيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَخْفُونَ يَأْتِيهِمْ يَعْلَمُ مَائِسِرُونَ وَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ

عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

آگاه باشید هنگامی که آن ها (سرهارا به هم نزدیک ساخته و) سینه هایشان را در کنار هم قرار می دهند تا خود (و سخنان خویش) را از او (پیامبر) پنهان دارند ، آگاه باشید آنگاه که آن ها لباس هایشان را به خود می پیچند و خویش را در آن پنهان می دارند (خداوند) از درون و برون آن ها با خبر است، چرا که او از اسرار درون سینه ها آگاه است .

« يَنْتَوْنَ » از ماده « ثَنَى » در اصل به معنی نزدیک ساختن

قسمت های مختلف چیزی به یکدیگر است ، مثلاً- در مورد تا کردن لباس و پارچه گفته می شود : « ثَنَى ثَوْبَهُ » و این که به دونفر « اِثْنَان » گفته می شود به خاطر آن است که یکی را در کنار دیگر قرار می دهیم و اگر به مداحی کردن « ثَنَاخَوَانِي » گفته می شود به خاطر آن است که صفات برجسته طرف را یکی پس از دیگری می شمرند .

این ماده به معنی خم شدن نیز آمده است چرا که انسان با این کار

قسمت هایی از بدن خود را به یکدیگر نزدیک می سازد .

و به معنی درد دل گرفتن کینه آمده است، چرا که با این کار انسان عداوت شخص یا چیزی را به دل نزدیک می سازد. این تعبیر در ادبیات عرب دیده می شود که: « اِثْنُونِي صَدْرُهُ عَلَيَّ الْبَغْضَاءِ: او کینه مرا به دل گرفت».

با توجه به آن چه ذکر شد چنین به نظر می رسد که تعبیر فوق ممکن است اشاره به هر گونه « مخفی کاری » ظاهری و باطنی دشمنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد که از یک سو با در دل داشتن کینه و عداوتش در ظاهر با زبان شیرین اظهار دوستی می کردند و از سوی دیگر به هنگام گفتگو با یکدیگر سرها را به هم نزدیک و سینه ها را به عقب داده و حتی لباس ها را به سر می کشیدند که بدگویی و توطئه ها را به صورت مرموزی به یکدیگر برسانند ، تا کسی از راز آن ها آگاه نشود .

آیه به اشاره به یکی از کارهای دشمنان اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله می کند که با استفاده از روش نفاق آمیز و دورکشی از حق می خواستند ماهیت خود را از نظرها پنهان سازند تا گفتار حق را نشنوند . (۱)

ص: ۱۳۹

۱- به « مجمع البیان » ، « مفردات راغب » مراجعه شود .

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

پیشگامان اسلام ●●● ۱۱

موقعیت پیشگامان ●●● ۱۲

تابعین چه اشخاصی بودند؟ ●●● ۱۳

نخستین مسلمان چه کسی بود؟ ●●● ۱۴

آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟ ●●● ۱۷

توبه و جبران ●●● ۲۱

مسأله عرض اعمال بر پیامبر صلی الله علیه و آله وائمه اطهار علیهم السلام ●●● ۲۲

آیا رؤیت در این جا به معنی دیدن است؟ ●●● ۲۵

با صادقان باشید ●●● ۲۵

آیا منظور از صادقین ، تنها معصومان است؟ ●●● ۲۷

تحصیل علم و دانش ، واجب کفایی است ●●● ۳۰

جواز تقلید با استفاده از آیه " نَفَرٌ " ●●● ۳۱

جهاد با جهل و نادانی و جهاد با دشمنان ●●● ۳۲

تأثیر آیات قرآن بر دل های آماده و آلوده ●●● ۳۳

آخرین آیات قرآن مجید ●●● ۳۶

فهرست مطالب

موضوع صفحه

سوره یونس ●●● ۴۱

رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله ●●● ۴۲

خداشناسی و معاد ●●● ۴۶

ماه و خورشید گوشه ای از آیات عظمت خدا ●●● ۴۹

انسان در قرآن کریم ●●● ۶۱

دورنمای زندگی دنیا ●●● ۶۶

روسفیدان و روسیاهان ●●● ۶۹

یکی از نشانه های حق و باطل ●●● ۷۷

عظمت و حقانیت دعوت قرآن ●●● ۷۹

جلوه تازه ای از اعجاز قرآن ●●● ۸۲

جهل و انکار ●●● ۸۹

در تحقق مجازات الهی برای مجرمین تردید نکنید ●●● ۹۱

عمل به محتوای قرآن باعث درمان دردهای شماسست ●●● ۹۳

مراحل چهارگانه تربیت و تکامل انسان ●●● ۹۵

آیا قلب ، کانون احساسات است ؟ ●●● ۹۶

خدا همه جا ناظر است ، مراقب باشید ●●● ۹۸

سس

ص: ۱۴۱

آرامش روح و روان در سایه ایمان ●●● ۱۰۲

منظور از "بشارت" در این آیه چیست؟ ●●● ۱۰۶

اولیاء خدا از دیدگاه روایات ●●● ۱۰۷

شب آرامش بخش و روز روشنی آفرین ●●● ۱۱۱

گوشه ای از مبارزات نوح ●●● ۱۱۲

رسولان بعد از نوح ●●● ۱۱۵

آیا پیامبر تردید داشت؟ ●●● ۱۱۸

تنها یک گروه به موقع ایمان آوردند ●●● ۱۲۲

ماجرای ایمان آوردن قوم یونس ●●● ۱۲۳

ایمان اجباری فایده ای ندارد ●●● ۱۲۵

تربیت و اندرز ●●● ۱۲۷

قاطعیت در برابر مشرکان ●●● ۱۲۸

(۲۱۱)

آخرین سخن سوره یونس ●●● ۱۳۱

سوره هُود ●●● ۱۳۴

چهار اصل مهم در دعوت انبیاء ●●● ۱۳۵

پیوند دین و دنیا ●●● ۱۳۷

(۲۱۲)

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

